

~~4x11~~
518

الشعر كلاًه حسنه حسن وقبیه

نسخہ بلاغت و کیمیاے فصاحت یعنی

بیان التواضع

من تصنیف مولانا دمرشیدنا و مقتدا عارف و کامل حضرت شاہ محمد عزیز اللہ صاحب
عزیز جشتی و قادری و سروری معروف بجناب نشی شاہ محمد ولایت علیخان صاحب
ولایت بکس قصبہ صفی پور ضلع اوناؤ (خلاف حضرت نشی محمد علی بیگ نصرت شاہ
علیہ پیر نشی شاہ اودہ) صاحبک و فرمایش منظر یافتن خزن سعادت شاہ فیض خادم
شاہ دوش علی صاحب خلاف جناب شیخ مصاحب علی صاحب جم صاحب جلال علی صاحب
زبدۃ العالین حضرت مخدوم شیخ سارنگت سہرا عزیز اتھ محبان ایضاً ضلع برہنپور
محسن سی جناب شاہ احسان خادم عرف حاجی محمد احسان علی صاحب
ڈاکٹر فوجی و رئیس قصبہ صفی پور ضلع اوناؤ

بتہام حافظ فیاض الدین پربت

ابو العالی اسٹیم پریس گروہ من چھاپی گئی

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد بلغنا من فضل الله تعالى ما لا يحصى

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

وإنما نذكره لعلنا نتقن به
وإنما نذكره لعلنا نتقن به

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی اللہ علی سیدنا ونبینا محمد وآلہ وسلم

پس ازینایش کبریا و ستایش حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ بالتجۃ والثناء
 بیچ نشناس تا جیر فقیر محمد عزیز بنی اللہ عزیز عرف محمد ولایت علی ولایت
 بن نشی محمد محیی علیخان صنی پور مسکن خاک پاسے اباب سخن سنجیت سخن
 سبجان نکتہ شناس التماس مے کند کہ اگر چه فقیر تاریخ گوئی بشود نساختہ و کتر بدان پرختہ
 الا بحکم انهم فی واد یصمون گاہے بالطبع و گاہے بالامثال قطعات تاریخ
 ہم روزوں کردہ و میکن چنانچہ پارہ در دیوان اول و لختہ در دیوان ثانی فراہم آورده
 بود درین ہنگام سواری دسہر پیچید کہ جملہ قطعات را از ہر دو نسخہ دیوان علی را کردہ
 بیانات چندہ بیکجا در آغاز نگاشتہ اوراق مجموعہ را بحسب اعداد بہ بیان التواریخ
 نامید و تالیف نمائے آمد دور کہ در آخر دیوان آمد و بود از اینجا بر آورده ہم در خاتمہ این سال
 مندرج کرد متوقع است کہ اگر درست گفتہ باشہ بہ عاصی خیر کہ شنید و اگر نہ بدیتہ
 در سخن بنینہ چشم فرو پوشند بیان اول ہر گاہ بعد غد بلکنوش تا فرزند و شرف صحبت
 مولانا محمد ہادی علی شاک در یافتہ انچہ و شصت تاریخ از افادہ او گوشش آرد م
 نخستش نیست کہ صریح تاریخ برواقہ مجز بود بعبارت صریح کہ سامعین

یا نظم پس اگر چیز سے ازین ادر مصرع تاریخ باشد سبحان الله اگر بنا شد تاریخ فی نفسه
نیفوریات مذکورہ تمام یہاں شد و نیز سخن و نصف شائستہ است انش نہ سزاوار کو ہاش
بمیان سوم چون از ضروریات و مستحکات ترقی کنند مشکلات تاریخ است مشکلات
آنت کہ ضروریات را نگاہ داشتہ مصرع تاریخ در محطہ یا منقوطہ گویند و از ہر مصرع تاریخ
برآزند و اطراف مجموع قطعہ را ہم بتاریخ مقید کنند یا مصرعے در نہ فقرہ از اطراف برآرند
کہ از مادہ تاریخ خالی بنا شد یا در مجرد حروف مادہ قائم کنند یا لفظی و معنوی گویند
یا علاوہ اینہا صنعتی بکار برند بمیان چہارم مصرعہ تاریخ متضمن ضروریات باشد
یا ضافہ مستحکات محتوی مشکلات ہر سگونہ چنان باید کہ از تعقید و
علاق و ترکیب نامرطوب و بعد الفہم و بندش نہ تنوع و مثل ان مبرا باشد و اصل
ہر کلام مبنی بر این قواعد است و این از ضروریات اصلی تاریخ ضرور تر است
بمیان اینچہم اعداد و ابعاد اہل گویند یہ ضم جمیع و فتح میم مخفف و شد و آن برد گویند
اول زبر و ضمستین و ہم بفتح موحده کہ جمع زبر است بکسر اول یعنی کتاہا و صحیفہ و یادہ ہر چیز
و این قاعدہ معرفت کہ اعداد مشہورہ حروف بشمارند دوم بنینہ بفتح موحده و ثلث مدیدہ
تحتانی مکسورہ و فتحہ ثون کہ لفظ مفرد است و بینات جمع یعنی جہتہاے روشن در روشن
کنندگان و گویان صادق و در اصطلاح تاریخ آنت کہ ممکنہ را از اسماء حروف دور
کنند و باقی را بحساب زبر بشمارند مثلاً منہاے الف یعنی خطہ است یک عدد دارد
و ہش یک عدد و یازدہ پس سوا از آنکش و در کردہ یک عدد و عدد گیرند و بدین
حساب ہم اسماء و حرفے حروف کہ دوازدہ است یک عدد دارد و ان ہم این است بآما
ناما خار از اصنافا یا یاد اگر جمیع اعداد زبر بنینہ اسم ہر حرف بشمارند آنرا مکتوبہ صغیرہ
گویند چنانکہ از الف یک عدد و یازدہ عدد بشمارند و اگر اسم ہر حرف را نوشتہ ہر حرفش
را بحساب زبر و بنینہ جدا جدا بشمارند مکتوبہ کبیرہ گویند چنانچہ از الف دو عدد و شصت

زنده‌الما اگر بر دانه خنجر بود پاکیزه نباشد سوم اینکه مصرع تلخی بلیه و تخمچه باید کین
هر دو عمل اگر چه بناسبت واقع شود مثلاً در تلخ شادی یک عدد کم افتد و گویند که از سر
انسان گفته شد الا از دانش و خنجر فکر خالی نیست و آنچه از تعلیم و تخمچه بر خاص مصرع
تلخ یا سبب به صنایع لفظی یا معنوی مثل دو معین و غیره بیارند ازین مفهوم معجزه
خواهد بود و این بجهت خود بنایت عمده تر و لطیف تر میباشد چنانکه خسرو علیه الرحمه
در وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته ۵

گفت خسرو که در زور یار رفت جان ز دین رفت دین ز دنیا رفت
و در تلخیهای رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و صحابه رضوان الله علیهم و اشال آنها
از آردان تعلیم و تخمچه چاره نیست الا اگر بضایع دیگر منضم کنند لطف ندارد و بعضی از
استاده به خوبی کلام دیده نازک کرده تلخیهای دیگر که موقع مجبوری ندارد همچنان
گفته نباشد عرف گفته ۶

از حوض لطیف آب بگیر

درین مصرعه علاوه صنعت تخمچه لفظاً لطیف بطعنی آورده که در صفت حوض نیز واقع
شده و بر نام بنی حوض که نواب سعید الدخان بود نیز مجاز است و همچنین عالی
گفته ۷

و یک از مورخان که نامش معلوم نیست در تلخ ندر گفته رستخیز بی جا الحقه
منزور یا تلخی عمده جز این سه چیز که مذکور شد نباشد بیان دوم سخنان
تلخ آنست که تازم و مرعات النظیر و جز آن در مصرع تلخ بیارند چنانچه درین مصرع
۸

ع وضو نموده مسجد کین نماز ادا

علاوه تلخ وضو و نماز و غیره مرعات آورده و این خود از لغزومات هر کلام است شریفند

از مصره اول سنه جلوس اکبر شاه و از ثانی سنه ولادت شاه زاده سلیم بر می آید و باوجود
این پنج فصیح و بے تکلف گفته است پس اگر از ضروریات بود که ترک التماس از
چنین پاکیزه گویان صورت نمی بست و دینست که مولانا محمد هادی علی اشک علیہ العفوه
که علامه روزگار بود و هم شاعر و هم شارح محقق و آموزگار به شیعیان اشاره فرمود و اگر از ضروریات
بودی لامحالہ ارشاد فرمود و هر که با وجود چنین تحقیقاتش از چنین امری که یک لایعلم
بندارد گوئیم ع این چه وصف است او خودش آگاه نیست

دوم اینکه موجدان قواعد اساتذہ متقدمین اند یا متأخرین متقدمین را نامست صد و بیست و
چهار صدی بسبب کمی گنجایش اعداد مصرع تاریخ ضروریات گفتن دشوار بود درین
کاموشی چگونه افتادند که زیر آن هزاران اسم از هر سبب و درجہ صد و صد و صد و چهار
صد میرسد و در باقی اعداد گنجایش مصرع محال زیرا که از بیست و نه که تاریخ لفظی پس گردان
چنانکه سعدی رحمة اللہ علیہ در گلستان و بوستان و در زبان رحمة اللہ علیہ در سکنده نامه بگوید
و عجب نیست که در دیوانه نامه ایشان هم چنین تاریخ بنامش در چنین حلقه رحمة اللہ
علیہ بعض مقام پاره مصرع آورده و در بعض مقام تاریخ لفظی و متأخرین گفته گنجایش یافته
اند الا هنوز که یکبار صد و صد و یازده چهریت صد و اسم چنانست که خود اعدادش از شین
هجری افزونتر است یا اینش را اندکے کہ مثلاً ذوالفقار حیدر افتخار حیدر غضنفر حسین
عین الدین عتی الدین مرتضی خان علی الدین نظام الدین رضا علی و اشال اینها هر اسم
که دو حرف از حروف مات و د و خواهد بود و غل خواهد گشت و وقت وزن مزید بر آن پس
کلیه نمی تواند شد سوم اینکه اگر مورخین مصرع تاریخ عمده با و اقویم بسایند و نام صاحب واقعه
در آن وزن نگنجید سخنور نصف نخواهد پسندید که بر آن خط کشد و برخاش اندازد که فکر صایب
جا نمکینی دارد و چهارم اینکه بعضی از واقعات بعد از اسم تعلق دارد مثلاً خصلت حسین گنبد
مرشد ما حضرت محمد خادم صلی محمدی ساخت پس از یک اسم واقعه تمام نمی شود و اگر هر دو

و سر عدد بحساب از دو باقی قس علی بن بیان ششم تا پنج صوری و معنوی است
 و معنوی است که سنین هجری یا جز آن هر آنچه منظور باشد با الفاظ مدبرانه
 سازند و فکر بکار بندند از اعداد و حروف که همان سنین یا سنین دیگر برآید
 شعرا درین تاریخ واقعه ترک کرده اند و متقدمین مؤید بودند که گنجایش نیافتند و
 اکنون که کمالت نزد فقیر اگرچه تاریخ صوری و معنوی باشد از اگر از هر ضروریات
 خالی بود خوبی ندارد و همچنین تاریخ نادرستی از اقسام تاریخ است و حسابی آنست که صورت
 اسماء اعداد و شمارانه چنانچه بنده سر عدد دو واحد که است بلفظ یک هجده کرده
 سی عدد دیگر غلطه بنین تاریخ و ایراد تسمیه است. اما شش و بیانش تفصیل در این
 و از و باره در مصلح انوار تاریخ و گفته درین تاریخ چه باشد اخبار از نظر فقیر که نیست از آنکه
 مطبوع نیست و طول دارد و بخیا نداشتیم و نزد فقیر تاریخ بر حسب اعداد مشهوره که وصف
 بر آن در یافتن سنین است و هر گاه دریابند. او در ضمن اصلی وقت افتاد و لطفت
 دست رفت و فقیر دین هر دو قسم فکر کرده است و تاریخی گفته بیان هفتم اگر نام حساب
 و اتمه بشمار گنجایش وزن صراط یا کنیه در مصر تاریخ بیان بدین حیثیت که خلطه در ضروریات
 نیست و خوبی های اصل کلام دست زودانه سخت است و اگر گویم که هر تاریخ
 و تاریخ بے ان تمام نمی شود بحد وجه معقول و مقبول نیست اول آنکه تخصیص این معنی
 اے آکان در هیچ سال از نظر فقیر نگذشته و صاحب خزانه عامه تاریخهای نزد آن
 از خود و از دیگر شریک بے اسم صاحب واقعه آورده است و دوستان را مثل مرزا بدین طریق
 و فیجی کاشی از نسخه گویان پس تاریخ و معانی مختص کرده و ستوده که قصه باید
 در حقیقت در صنعت تاریخ گفته اند بنحی که بیت از تسمیه سین مروی که نوشته است
 مندرج میگردد

لعل احمد از بے جا و حبلال شماریا گوهر محمد از محیط عدل آمد بر کنار

شیخ محمد فاضل اکبر آبادی در مختصر الواصلین گفت ع

خرد گفته علاء الدین مجد و سب

سنة صد و پنجاه و سه هجری درین تاریخ و او در کتابت محسوب است بیان نهم
میر غلام علی آزاد علیه الرحمة و در زمانه عامه مصحح تاریخی و شاعری و روایات میر کجی کاشی
آورده ع احیا سخن چو کریم کجی حسان و ا

و بعد نوشته چنانچه نماز که همزه که بعد الف می آید مورخان و سب اکثر او را بجای
الف دانسته حساب کنند چنانچه در ترجمه تاریخ نعمت خان عالی گذشته که همزه التقاریر را در
تاریخ ع نحو جایز کرد و اینجاست التقاریر ساکنین

محسوب ساخته و گاهی حساب نمی کنند زیرا که شکلی از اشکال حروف تهجی ندارد چنانچه
در تاریخ میر کجی که مورخ همزه احیا را محسوب ساخته و مورخان عرب بر عکس این
عمل کنند یعنی اکثر حساب نمی کنند و گاهی کنند وقت ضرورت مثلاً تاریخی از قرآن یا

حدیث یافته شود میر عبد الحلیل بلگرامی تاریخ جلوس محمد فرخ سیر با و شاه مطابق سنة
اربع و عشرين و مائة و الف یورشها من نیش که یافته و همزه یشار را حساب کرده
مجموع کلام بر نقادان نکات نشرو نظم و شیده نیست که بر دوازده بیت میر آزاد

علیه الرحمه طرفدار و روش شرح میخواند افعال فقیر به تشریحش نمی پردازد تا واضح شود که
ماحصل کلامش بر تعدید همزه و ال نیست و مقصود فقیر تحقیق است نه انکار و آزاد
علیه الرحمه سر آمد باب سخن است پس از اعراض خوان کرد و غرض همین قدر است که هر که

از بیانش با ثبات عدد و همزه احتجاج نمی نماید و فقیر در طرز تقریرش خوش ناکرده سر اسر
حرف میزند متوقع که نکته و مان خرده سخن میزد تا مل بسنجد که آوا همزه بعد الف را حاصل
میفرماید و از دیگر همزه ها که میگویند و بیجا صافات ظاهر میشود که اگر تعدید همزه را جوازی است
بعد الف است و این تخصیص وجه ندارد و اگر دانسته نگاشته تا نیا اکثریت همزه

بارند اگر چه مصرعه دونه موزون گردد شمار تاج بحر محلی محال است پنجم آنیکه بحر و مصرع تاج
گفتن و پس کردن قاعده نیست و همه پیشینیان و پسینیان مصرعه تاج را بطریق قطع
یا مشنوی موزون کرده اند و می کنند پس اختیار این امر بهین غرض است که نام صاحب
واقع را یا صنعتش یا تخلص خود یا اشال آن را مذکور کنند زیرا که این همه فروع واقع است
و در یک مصرعه نتواند گنجیدگی حاصل اگر در مصرعه تاج بقریبات ممکن باشد از مستحبات
است و نه از ضروریات نیست که تاج بدون آن تمام نشود و ناقص باشد و در دیگر مضامین
باید آید در بیان هشتم در اعداد و کتابت حروف معتبر است نه تلفظ پس دو مورد اول
راشش خواب و خوش و خوش و خوشش و خوشش محسوب کنند و حروف مشد در یک حرف
شمارند و در سیم ذات الله حیثه نقص روان دارند و هر دو دلام را محدود کنند شاعری

گفته ع الم بود یک الف و لا و د و الالم

و الفاظه عربی را که مستدر بلام باشد در صورت ادخال الف لام بدو نام نگارند چنانچه عبدالمطیف
و البته دو انیل و سیم ذات را بحال خود دارند و الف محدودده را یک الف انگارند
و همه منتهی را باین بیانند که شکل از اشکال حروف تهجی ندارد و عبارت عربی باشد
مثل لیس کمله شتت یا در کلام فارسی مثل آئی که صیغه واحد حاضر مضارع است
از آامن یا در زبان اردو چنانچه بهین صیغه که صیغه واحد غایب اضنی مطلق است برآید
مونت و در املاک عربی اگر حالت رفعی دارد و باو نوشته میشود چون جل ثناوات
و در حالت نصبه بالف چون الام حصه ثناء علیات و در حالت جر می بیا چون
اصبحت ثنائیات و چون دیگر حروف با هیچ حرفی در نگارش پیوند نمی یابد
و این امور دال است بر عدم استقلالش بشکل خود و بجای خود و هر که رعایت املاک
عربی میکند بهین قاعده که گذشت اعلام مرکبه عربیه را با او می نگارند چنانچه بهاء الدین معطوف
و ضیاء الحسن و هر که آنرا مقدم نمیداند فارسی مجرد بهرزه می نویسد و بر دو نوع مرسوم است

این طرز نگارش با بتنا و بنی از دو اطمینان از ان دست بهم نمیدهد و اگر نیک
 بیندیشند نتیجه که از بیانش حاصل می شود نیست که همزه را وجودی نیست و اگر
 نه است در بعضی بحث است و ضعف بحث مصرح کرده شد و عمل بعضی مثل
 نعمت خان یا میر عبد الجلیل رحمة الله علیه خصوصیت بقامات خاص دارد و فقیر
 مثالی چند بر اثبات این امر عام از خزانه عامه پیش میکند مصرعه تارنج
 حق داده عجب خزانه عماره

سنة تسعين و امة الف ايضا ببل گلزار جنت صاب عالی مقام بد
 سنة ثمانين و الف درین هر دو مصرعه که خود از میر آزاد است همزه خزانه و عامه و صاب
 بعد الف محسوب نیست و اگر گویند که مراو میر آزاد و همزه ایست که در آخر کلمه بعد الف
 بالقطع باشد گوئیم که در عبارت خزانه مطلقاً همزه بعد الف است هر جا که باشد و
 هر که همان مقصود می پندارد باید که بداند و اصح از عبارتش ثابت کند انگاه وجه
 تخصیص ابا سنا و سانه حکم سازد دیگر اینکه همزه بعد و او نیز همین حال دارد چنانچه
 درین آیه ق م م ش ن الشوء و همزه بعد یا نیز چنانچه درین حدیث نعم الحی عجله
 و میر آزادین هر دو با وجود ضرورت ذکر و با وجود تقاضای مقام سکوت کرده همزه
 بعد الف را خاص فرمود این امر صاف دلالت میکند بر تخصیص تارنج میر عبد الجلیل و نبود
 مثالی دیگر بر این معنی حرف مصرع تارنج از عالی

نحوه بزرگوار اینجا انقار ساکنین
 سنة تسعين و الف مصرع تارنج از حاکم لاهوری
 رفت راجع بعالم بانی

سنة تسعين و امة الف درین هر دو مصرعه همزه جاز و راجع بعد الف است و
 در حساب نیست مصرع تارنج از ما بر کبر آبادی

بعد الف را در شمار بفرس منسوب کند و بجز یک مصرعه نعمت خان عالی سندی نمی
آرد و حکم اکثریت تقاضا میکند که درین مقام ششای چند از کلام اساتذہ نگاشته و آن
امثله کمتر از گفتار شاعر نبود تا اکثریت بی ثبوت پوسته و بالفرض اگر همان
یک مصرع عالی بس کرده شود او خود بدان قاعده مقر نیست و میگوید ع
نحو بسیار کرد اینها الثقار ساکنین

ازین گفتار نفی دیگر مقامات صاف اشکار است و نحو علمیت که بدان اعراب
کلام دانسته شود و معنی قصد هم آمده و معنی برگردانیدن هم آمده چنانکه در منتخب است و نزد
تغیر و بیجا معنی قصد و برگردانیدن است یعنی قصد تکلم و بیجا بالتخصیص چنین بر داشت یا برگردانیدن
قاعده معین یعنی تعدید همزه چنین اقتضا کرد و عالی بحال بلاغت بجائے گفت باقی نگذاشته
است و بیانش دال است بر اختیار عدد همزه به ضرورت و مجبوری برخلاف قاعده معینه
و لطافتی که در شبیهه کل است الف و کل حمیده همزه بمناسبت اندام و اما در عروس
بمعیتش نهانست شایسته آفرین است و هرگاه علت تعدید همزه در مقام مختص
و معذرت قایتش بدین خوبهاست بالعموم سندی توان کرد تا تشاغل شعر اس
عرب تبرک تعدید همزه در شرح همین قطعه تاریخ اول باطلاق برگذاشته و درین مقام
اطلاق را با اکثریت تعدیر داده و نوشته که چون تاریخی از قرآن و حدیث یا بند بشارت و
این بر دو قول متناقض است و با وجود تناقض هیچ مشکلی از کلام شعر اس عرب
با ثبات نیارده و نه نام شاعری نگاشته که فحلاں سخن عرب چنین کرده است و اما اگر
مشال و ریاد و دانسته نگاشته و مجرد عمل علامه عبد الجلیل علیه الرحمة در صورت خلاف کافی نباشد اگر چه
مسلم انکاریم و تسلیم ما هم فکاهه نمی بخشاییم یک از سخن سخنان فرزانه پذیرانجامد کرد که مستند الیه مستند
یکه باشد المختصر میرزا و علیه الرحمة حکم احتیاط بدانگونه سخن نهاده است که هم شما نعمت خان بجای خود مانده
و هم سوغ میر محمدی گلیم خویش از هیچ برون بروم حساب میر عبد الجلیل علامه مستند کرد و لا حیرم

سنه الف و ثلثین این قدر امثله درین مختصر پس است و شنیده بودم که جناب نوی
 رام امام شهید اله آبادی رحمه الله علیه رساله در اثبات عدد هجده نگاشته اند روزگاری در
 محصل بودم که اگر آن رساله با سند و اسناد مسلمه موقع باشد بر آنچه نوشته ام خطا بر کشم
 بفرس از تحقیق است نه از بزرگی و سخن پردازی تا آنکه هست آمد چون از آغاز تا انجام دید
 شد بجز عبارات میرزا که بالا گذشت است سندی یافته نشد لاجرم آنچه نوشته بودم بدست
 ایشتم و جناب مولوی غلام امام شهید در شروع کتاب ثابت کرده اند که هجده را از کتابت
 ماقط بناید کرد و زیاده تر بعدین باب سخن رانده درین باره فقیه نیز هم رنگ و هم زبان ایشانست
 کلام ایشان درین معنی استواری تمام دارد هر که هجده را از کتابت ساقط میکند مسلم نیست
 اگر گویند که حروف مکتوبه معدود میشود پس عدد هجده هم باید شمرد و جواب این سوال و
 بے استقلال و بجای خود و بی شکل خود با امثله در مابقی ملاحظه باید فرمود بیان دهم ثلثین
 ثمرات و جنات و کلمات و امثال آنرا بجمع در رسم الخط قرانی بے الف می نگارند
 لا و ضات الجنات در یک مقام باله آمده و لفظ عدات و جنات هر دو در دو مقام
 و او بعد جم مرسوم است و در دیگر عبارات عربی هم به الف می نگارند و همچنین تاس
 آخر اسما و مصداق مثل نعمت و رحمت و جنات در کلام مجید گردن بسته می شود و شکل با سه بود
 لا درین آیه فروح و ریحان و جنات نعیم بامان در از آمده و همچنین درین آیه ان شجرات
 الزقوم و در دیگر عبارات عربی هم به همینان مدور می نگارند یا دانش را شکسته می کنند
 پس در آیات قرانی رسم الخط هر آیه علیحدہ ملحوظ خواهد بود و در جزان اطلاق مرسوم
 اگر مورخ و عبارات رسم الخط قرانی اختیار کنند غایب که درست بود زیرا که اصل رسم الخط
 قرانی و اطلاق دیگر هر دو از غیب است و عدم جوازش را او چه نیست و هر گاه در
 قران هر دو اطلاق وجودت هر یک صحیح است اگر ترکیب جمله مطابق جمله کلام مجید باشد الا
 همانست که اکثر بود و هر گاه لفظ ندایا مثل او بر اسمی که در آخرش الف باشد مضان خواهد

حیف ثنائت نے پاکر اودہ شاسنے

سنہ سبع و سبعین والہف و ثمانی نے یعنی دوم و ثمانی نے منسوب بشان ہر دو
تخلص پسرو پدرو وزن مصرع مضعلن فاعلات مضعلن فاع مصرع تارخ
از شیخ فیضی سنہ تصد و ہشتاد و نوشتہ

این تارخ نقطی و مغولیست مصرع تارخ از سعید انے کیلانی

شاعر سی سنجیدہ شاهی رقم زور روزگار

سنہ تسع و عشر و الہف حیاتے کاشی اجماع گیر شاہ بزر سنجیدہ سعید انے تارخ گفت
و بالترتیب در تارخ سعید کے کیلانی ہمزہ سنجیدہ بحساب در نیاید قتال و افہم کنوا
چہار شمال ہمزہ مقطوعہ بعد الہف و واد از متاج اتوایچ نوشتہ میشود و این
ہر بہار از گفتار شعر اسے مسلم است و در بیچ یکے ہمزہ محو بنیت حسین مرمی
مقدم موبودے افزو و زیب شدہ اگر لو لور لا افزو و کے زیب در شا ہوار
از مصرع اول سنہ تصد و شصت و سہ و از مصرع ثانی سنہ تصد و ہفتاد و

ہفت برے آید یکے برے جلوس اگر شاہ است دیکے برے ولادت شاہزاد
سلیم عماد الدولہ ابوطالب وزیر شاہ عباس

رفت چون شیخ زدار فاس نے گشت ایوا کے خانش ماوا سے
دوستی جت زمین تارخیش گفتمش شیخ بہار الدین دا سے

سنہ ثلاثین والہف و شاعری دیگر کتابے زر نظم و نشر نوشتہ و از ہر مصرعہ و ہر فقرہ
تارخ جلوس اور نگ زیب بر آوردہ یک بیت از ان نوشتہ می شود و این در لغت

سے سمار حرم و سخا و مہمال و کمال پناہ تا جور ان کا سمان زندیدہ چنان
از ہر دو مصرع سنہ یکہزار و شصت و ہشت برمی آید تارخ مسجد از شاعری دیگر

بنار کعبہ ثنائت نے نہاد ابراہیم

جایزه حافظ رحمة الله علیه

فلک جنبه کش شاه نصره الدین باد

بالجمله در صورت اختلاف اعداد بقاعده امل و اختصار مورخ در شمار خواهد آمد بیان دو از
یا سه تختانی را که در آخر اسما و مصادر عربی میباشد مثل تقوے و تنگی و تجلی
و معی و مصلی و امثال آنها در فارسی باین هم معنی نگارند پس اعداد بقاعده امل و اختیار
موسخ خواهد بود اما در ترکیب اضافی مثل زرا و التقوے یا نور التجلی تغییر تختانی باین
بے سند استادی مسلم صحیح نخواهد شد و در امثال عیسی و همچنین در بسیاری الفاظ فارسی
هم تبدیل الّا جایز نداشته اند بیان سیم و هم کاف مقطوعه عربی و فارسی که در منش
بصورت هـ هـ و ز شکسته میباشد برخلاف موصوله و همچنین با هـ موحده و نون
نقی علیحد و حـ که بر اے استقفا هم و تعلیم و غیره می آید به پنج عدد و زاید از شمار محسوب
میشود و بقاعده کتابت و با هـ موحده زاید مضمومه و مکسوره و با هـ مفتوحه معنی دای
و نون نقی بمصادر فارسی و افعال فارسی متصل نوشته میشود و نون نقی با سـ هـ
عربی و فارسی اتصال نمیداد و با هـ مفتوحه با سـ هـ عربی و فارسی موصول نگارش
میشود الا گاهی مقطوع هم می نگارند و این الّا بیشتر در کلمه میباشد که مصدر
بیشتر بود و پنج درین مصرع

به بند دام نگیرد مرغ و انار

و اگر ضرورت تاریخ بود از هر اسم که خواهند متصل نگارند حسین مروی در تصدیق و مذکور

بالا گفته

دایه ابریس از مهربانی فصل
سبزه با گل هیزبان گوهر به لولو کرده بار
از هر دو مصرع همان سنین که در بیان نهم گذشت بر می آید بیان چهاردهم هر اسمی که
در آخر شش الف یا و باشد هر گاه یا سه تختانی معروف یا مجهول بر اے نسبت یا

بسوے اسکے دو الف بکتابت در میان خواهد آمد چنانچه ہذا الامر یا ہذا المعنی یا علی ہذا
 القیاس بیان یازدہم در فارسی تا سے فوقانی در آخر اسما و مصدا و عربی در اول نوشتہ
 می شود مثل نعمت اللہ و رحمت اللہ و رحمت و امثال ان الاتا سے صلوات و
 از کواۃ کہ بقول میر عبد الواسع گرد باید نگاشت و بعضی در ترکیب اضافی عربی مثل
 ختمہ الفردوس یا صاحب الشفاعۃ بر رعایت املا سے عربی تا سے شکستہ بصورت ہا سے
 ہوزے نگارند و این نزد فقیر ہم اولے تراست چنانچہ صاحب تہذیب الواصلین دو تاریخ نوشتہ
 یکے رحمۃ الحق و دیگر رحمۃ اللہ و در اول سنہ دو صد و نو و دو و در ثانی سنہ دو صد و
 نو و چہار بر آوردہ و بعضی بالتخصیص و عبارتہ عربی تا سے در اول نوشتہ اند و شمر دہ شیخ
 علی احمد یکے از صاحبان در صحبت جہانگیر بادشاہ بود و این بیت حضرت حسن و ہدیہ
 خواندند شیخ علی احمد از غلبہ حال جان داد

ہر قوم راست را سے دینے و قبلہ گئے من قبلہ راست کردم پرست یک کلاب سے
 مولانا حسن نقشے تاریخ گفت رع قال لے مات و ہو فی الحال
 سنہ یکہزار و ہنزدہ و مولوی محمد فائق کہ از قبا بلان این جو ارباب و در تاریخ مسجد گفتہ
 ع تاریخ گفت خضر کہ قد قامت الصلوات

سنہ یکہزار و دو صد و سہ الا نزد فقیر این املا بالعموم قابل سند نیست البتہ در حالت
 مجبوری و آنچه اکثر است اولے تراست و تانے کہ در آخر اسما سے عربیہ تا سے مختفی
 خواندہ میشود لاجرم در نگارش ہم بصورت ایماست و مقطوع باشد چنانچہ زبدا و عمرہ
 و زابدا و موجود یا موصول چنانچہ خلاصہ و علامہ و عاقلہ و معقولہ و چون انجمن کلمات مضامین
 مے گرد و تا سے فوقانی خواندہ میشود لیکن در املا بدستور می باشد و چون بمضاف الیمی شود
 بمعنی تفسیر نمی یابد و بعضی الفاظ چنانست کہ فارسیان آخرش را گاہے تا سے فوقانی
 خواندہ اند و نوشتہ گاہے ہما سے مختفی نظام رحمۃ اللہ علیہ کہ در گاہے جز

الامورخ اگر بنگار درست باشد حسین مروی

منشوده که موبودن شش اول است ^{گفته اند} مصحح اول جواب
از دومین مصحح ابیات هم مولف سزاوارده شانه بیاب

از هر دو مصحح اول ^{سنة} نهصد و هشتاد و هشت برای ولادت سلطان سلیم دوازده و هشتاد و هشت
آخر ^{سنة} نهصد و هشتاد و هشت برای ولادت سلطان مراد برآورد و الف حساب افراتیل
این گنبد جدید بنا سعاد است

^{سنة} یک هزار و دو صد و هشتاد و هجری و بعد با ^{سنة} تحقیق خدش از کتابت روانیست
چنانچه کرده است و گفته است و همه است و زمزمه است اما در صورت هم گاه
بسبب وزن شعر رعایت قافیه با الف هر دو از کتابت و قرارت می افتد خواه
حافظ رحمة الله علیه

برو بکار خود اے و اعطایں چه فریاد است ^{سنة} مرافقاده دل از کف ترا چه افتاد است

پس اعدا و تانیخ بقاعده الا خواهد بود بیان شاهزدهم سجاد شیطان و
امثال ان را در قرآن مجید بے الف نگارند و در دیگر املاک عربی و فارسی بalf
پس در عربی بهر دو نوع و در فارسی بalf محسوب خواهد شد برخلاف رحمن که در
فارسی هم بے الف اولی تر است چنانچه در غیاث نوشته الاخواجه حافظ رحمة الله

علیه در تلخیص رحمان لایموت الف را در حساب داشته ^{سنة} نهصد و هشتاد و هشت
برآورده و الله بلام جاربه شخصت و پنج عدد در شمار می آید زیرا که لام سوم در کتابت
مرسوم نیست میسر غلام علی آزاد بگلرامی کردند شهیدان سید را انا ^{سنة}
^{سنة} احدی و سبعین و مائة و الف و در مطلع قصیده حسین مروی که بالا گذشت نیز

سید محمد بهمن حساب است بیان ^{سنة} نهصد و هجری و مصادره عربی که در آخر
الف یا همزه بعد الف باشد یا و او با قبل مضموم و همزه بعد ان هرگاه منضاف میگردد یا

تعلیم وغیرہ پر خواہر پیوست ہو یا نوشتہ خواہ شد چنانچہ شیدائے دلوں کے ہر دو بیابے
مجمول و بچین آشنائی و خوشحالی ہر دو بیابے معروف و علیٰ ہذا القیاس درار و چنانچہ
آئی براسے واحد مونث بیابے معروف آئے ہاں کے جمع مذکر بیابے مجمل یا برا
واحد غایب امر و این اسمائیت افعال است و بچین سو کے بیابے معروف و مجمل
ہر دو الفاظ کی کیا کے تختانی در آخر شش باشد و یا کے دیگر بدو پیوند و کسر است چنانچہ
و لئے و شبیہ ہر دو بیابے مجمل و فائین و باقیین و صائین بمعنی از دینے بدینے
برگردندگان و علیین پس درین ہمہ صورتاد و یا کہ مکتوبت باید تہمرد و یکے ہم از کتابت
کم بناید کرد در فارسی و در اردو بتا بعث فارسی زیرا کہ انداختن یک تختانی از کتابت
در فارسی و اردو مرسوم نیست و در عبارت عربی ہم دستور نیست ہر جا کہ باشد در جمع سالم
مثل نمین و ولین و فائین باقیین و صائین مثل عینین کہ یا دون اصل و اسے جمع دارد
و در املا سے این ہر سہ زبان حذف یک تختانی ہج و جے ندارد الا در کلام مجید رسم الخط
بر آئے از آیات مطابق مصحف امام متفق علیہ علمائے پس تطبیق کتابت یعنی حذف
یک تختانی اعداد باید تہمرد و اگر مورخے در دیگر عبارت عربی سوائے قرآن رسم الخط قرآن
لفظ بنین و امثال ان را بہ مناسبت سنین و مطالیق ان یک تختانی بشمرد از مجموعی
خالی نیست و ادے ہمانت کہ حکم اکثر دارد و فقیر این قاعدہ بنور و تعمق نگارش در آور و بعدہ
از مولانا محمد عبدالککور صاحب کاکوروی لکھنوی استفسار کرد و جواب استفتاء حرف
بجہت ہمان یافت کہ خود نوشتہ ہو دلا جرم نوشتہ خود را تسلیم داشت و جناب موصوف
بحوالہ نوادر الاصول و القان جواب دادہ اند و اعدا علم بالصواب و در تالیف ہما سے قدما ہم ہین
حساب یعنی بدو تختانی موجود است و در علیین گذشت از شاعری در وفات
شاہباز مت م علیین سنہ شصت و نہت
بیا (۵) مانزد و ہم کلمہ است بمعنی ہج الفتح بعد ہر حرف کہ افتد بیشتر از کتابت محلی نداشت

چوداوش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی غنی سر حلقه اصحاب و رکنه دانی شد
 تنی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش که آگایه سوسه دار بقا ایزد ارغانی شد
 سینه یکبار و هفتاد و سه بهجری و شاعری در تاریخ نه قصه مردم گفته ع
 مگفتم سوسه که آداب عرفات

سینه نه صد و چهل پس مورخ هر دو اعلام مجاز است خاتمه تحقیق اعلام براسه هر یک
 مفروضیت با خصوص براسه مورخ تا اعداد صحیح باشد و بعضی اوقات بلان چال
 تا که فوقانی را در جمله مصادر و اما اگر دو شکسته نوشتن تجزیه کرده اند در عبارت خبری
 باشد یا فارسی یا اردو این امر خلاف متقدمین و متأخرین است آخر دین هر دو فوق
 قابلان بودند و چنین نکرد و در صورت صد تا تاریخ نورخین عمده درست نخواهد ماند پس
 نزد فقیر همان مسلم است که متقدمین و متأخرین با ملادر آورده اند تحقیق ایشان و ابتداء
 ایشان پس است و این سطور بآنچه در حافظه و ذهن داشتیم بنگاشتم و هیچ کتابی از
 کتب قواعد یا کلام اساتذہ یا خود ندادم ورنه مثال بر لفظ جدا جدا می نوشتیم و در صورت جمله
 از مثال چهاره نیست از باب هر اگر درست یا بنده عاے مغفرت یا دارند و نه بعیب پیا
 معذور دارند ازین پس این مختصر بپایان برسم و قطعاً تاریخ بر من نگارم و پسند
 ندارم که بعبیه و تخریج تاریخ گویم الا ذو حنین یا در صنعتی دیگر که از تاریخ بے تعبیه و تخریج نوشته
 بود و هر که بشنود و پدید تاریخ ذو حنین یا ذو الحجین است که مصرع تاریخ دو معنی داشت
 باشد چنان که اگر اعداد برینا رند معنی دیگرش بجای خود بود و قطعات تاریخ همه به ترتیب
 سنین نوشته ام یعنی تواریخ اعداد کم مقدم است و تواریخ اعداد بسیار و موزون و الصلوة و
 علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین

تختانی میان او و مضاف الیه بجای همزه می نگارند چنانچه بنام کعبه یا ابتداء
اسلام دلو نویسه لایا و ضوی درست و علی هذا القیاس و اگر بیست و شش نواستند
همزه انگاشت کسر دهند و عدد همزه بگیرند و مثال همزه بالف و و او هر دو از گفتار سانه
بالا انگاشت در مصراع عالی باشد بامت و این هر دو اعلام موم است الیایه تختانی
بیشتر نگاشت میشود پس غالباً بصورت تاریخ مختص بنو همزه بکتابت مخصوص
نیست حسین موی در قصیده تاریخی که در بیتش بالا گذشت لفظ لورا همزه نگاشت
تا عدد و مزید نکرده و در بیت دیگر جهان قاعده مرسومه یا تختانی آورده و شمرده

پادشاه سبک لولوی نفیس آورده ام بدیه از کان گرامی باز جوے و گوشه
از هر دو مصرع جهان سفین جلوس و ولادت برمی آید و اسمای فارسی که در آخر الف یا
و او است بماند با همزه چونند که نذرند پس اگر مضاف شود بجز تختانی همزه در میان
نگاشت مرسوم نیست چنانچه جای او دپای او یا ردای نیکو او و موسی
گیسو او و اشاعری در تاریخ سنده یکزار و پنجاه و شش لفظ موسی را که بمعنی
جانب فارسیست همزه آورده تا عدد تختانی نیز آید در مفتاح التواریخ آورده

رفت بسور فلک باند مسیح دوم
و اندر علم که قیاس کسیت نزد فقیه با ستادنی از زده اگر از اشاعری سلم باشد مختص
و بعضی ازین اسم که در آخر شان و او باشد با ضافت و وزن و تقطیع شعر چنان واقع
میشود که اگر خوانند قاعده مرسومه نگذارند و یا تختانی در میان نگارند و اگر نخواهند
نویسند و او را کسر دهند چنانچه درین مصراع

دوشش از مسجد سو میخانه آمد پیر
و مثال نگاشت تحتیه نیست مرزا محمد باهر متینا و مرزا جعفر معانی در تاریخ غنی کشمیری
که شاعر معروفست گفته قطعه

(۴) برائے مسجد شہار نشہ و ہشتاد و دو ہجری بمقامش جناب صی علی شاہ سیہ

آمدہ سلطان دہلی کرد این مسجد بنا
مصرع تاج کفتم حسب پائے عزیز
مرحب آں پاوشاہ و جند این بارگاہ
بانہود و زیب والا مسجد فیروز شاہ

۸۸۲

(۵) برائے وفات شہار نشہ و چلچ پتج ہجری

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| عاشق پاکباز شاہ صفی | آنکہ او بود بہت جام است |
| آنکہ مانند او بزد صلاح | صلح با کمال نقش نیست |
| آنکہ با کیف عشق و حالت سعد | بود ہر دم ز جام میناست |
| عارفے کز کمال استغنا | از دو عالم بداشت گیر دست |
| یغنا سے وجود باقی شد | تا کہ از بند انتقال برست |
| ہست را کمتر کز نیست شمر د | نیت دانست ہر چہ بودہ بہت |
| ناگہمانے با مثال قضا | رخت چون از سرے فانی بست |
| شور و غنایاد از جهان برخواست | ہمہ عالم بامتش نشست |
| اشک حسرت ز چشم بچکید | آتش غم ز سینہ ہار بست |
| لے ولایت خروار حلت او | بہر تاج سال فکر بست |
| گفت تا کہ سر دیش در گشتش | با علی شاہ او لیا پیوست |

۹۲۵

ایضاً

(۶)

| | |
|------------------------|--------------------------|
| شاہ صفی محرم سر خفی | آنکہ حق داشت ہما نہاک |
| سال وصالش بشنوا ز عزیز | شاہ صفی شاہ حق بود و پاک |

۹۲۵

بسم اللہ الرحمن الرحیم

(۱) برائے استخلاف بشارت مقصد و پنجاہ ہجری بفرمائش جناب صی علیشاہ سندیل

خلیفہ گشت و حضرت چراغ دہلی یافت خلافت نبوی سیدی علاؤ الدین
عزیز مصرع تاریخ گفتہ از ایسا کلاہ یافت وے از وے بیک آئین

(۲) برائے وفات بشارت مقصد نو دود و ہجری بفرمائش جناب صی علیشاہ سندیل

از واقعات این سرائے پنجرہ الحذر ہیما ت درویش گزین مخدوم دین ناگاہ
تاریخ او گفتا بن مہم عزیز از آسمان سید علاؤ الدین او حد و اصل اسد شد

(۳) برائے مقبرہ بشارت مقصد و ہفتاد و نہ ہجری بفرمائش جناب صی علیشاہ سندیل

زہے فیروز شاہ را اعتقاد او بدرویش نشانے میدہد از اخلاص دین روضہ نگین

رقم کردم عزیز بر این مصرع تاریخ از ایما
بناسید گنبد بس محکم علیہ السلام

(۱۱) و وفات بفرمایش چو دهری نصرت علی حسامی شمس یار شمس انچه از دود و شمش

در دنیا چو دهری غلبه علی قوت روان شد بستم ذبحه ناکا و
عزیز امضیه ببالش بستم بازار رحمت است اکا و
۱۲۶۵

(۱۲) ایضا

شعر دنیا چو دهری غلبه علی روز شد از ماتش چو شب سیاه
بود فیاض و رئیس و نامور فخر آبا با کمال عز و جاه
گفت تا رخ وفات او عزیز بستم از ذبحه بوده آه آه
۱۲۶۵

(۱۳) ایضا

چو غلبه علی خست بست ز جهان سخی و چون سالع و نامجو
از و مانده نصرت علی یادگار رئیس و هنرمند و پاکیزه خو
مسهری بیا کرد بر مقدس که ایزد بیفزاید شش آبر و
بایک او گفت سالش عزیز ز حق رحمت و رسید باد
۱۲۶۵

(۱۴) ایضا بشمار کینار و منتقص در جیل و نه عیسوی

دینا چو دهری غلبه علی قوت گلستان ارم را کرد آباد
ریکے بود اسے در سخاوت بهمت داد بذل وجود میداد
ز به نصرت علی پور گامیش بنارنج میس میانش افتاد
عزیز امضیه بر جسته گفتم ارم زمینده با غلبه علی باد
۱۸۹۹

(۶) در وفات مولانا محمد عبدالعزیز فرنگی محرابی بشارت مولانا محمد عیوب زین العابدین علیه السلام که فرمود
ووفات مولانا محمد عبدالعزیز فرنگی محرابی بشارت مولانا محمد عیوب زین العابدین علیه السلام که فرمود

یکصد و شصست و پنج
گشت خالی از فیوض علم گیتی آه
گشت تاج وفات او ولایت توفی
شماره بیست و نه و در این روز وفات یافت

(۸) در وفات مولانا عبدالحق بشارت مولانا محمد عیوب زین العابدین علیه السلام که فرمود
یکمزار و یکصد و شصست و هفت

چون ولی بزرگ عبدالحق در خدا کم شده چو قطره بنو
روز آدینه شهر زنجیه نهم از ماه شد سو مینو
تلف غیب با ولایت گفت همه بگشت دزنده شد با او

(۹) در وفات میر غلام علی آزاد بلگرامی بابای عیسی بشمار سال که هزار و صد و هجری
نخست که سبزه انباش بود خاک بلگرام

آید عیوب از آسمان تاج او در گوش من
آید چون سروران با آب گلزار ارم
بچون نیم از خود رنگ بوسه مینو تازه دم

(۱۰) در وفات مولانا انوار الحق بشارت مولانا محمد عیوب زین العابدین علیه السلام که فرمود
دو صد و سی و شش

چو انوار حق شد ز دینای فانی
ز شعبان به بست و ششم روز فرشته
ز عظمی در داور شده غرق رحمت
بعد نهمی سوے گلزار رحمت
ولایت هم کرد تاج روشن
هم یکسره بوده نور حقیقت

از عزیز است سال آن در پیش آمد سلامه ز گیتی رفت

(۲۰) ایضاً و وفات

درینا رفت از دنیا ی فانی
دو شنبه بود و ششم روز می نقد
بجایاب عدم گردید مستور
که فردوس برین را کرد مستور
عنایت اول و آخر حسینش
درین القاط نام اوست مذکور
ولایت گفت تاریخ وفاتش
بجنت با و ادش او ان و مبرور

۱۲۶۹

(۲۱)

در کتبی به تخریج یکصد و شمار یکم از رود و صد و هشتاد و چهارم بفرمایش

حکیم ذی ششم هاشم علی خان
امیر ابن الامیر ابن الامیر است
که می نازد بذات او نکویی
البت را اگر نخوانی میسر گوی
بر او نیب امیر و میر گفتن
وزود و فرخی فرخنده خونی
چو بزم عفت و فزندش بیارت
بشورت شد مبارک باو گوی
ولایت گفت سال بی تکلن
مبارک جلوه فرخنده طوی
الف را کم نکردم از مبارک
که از خودی چه اندر تازه روی

در عقد اول جناب من حنا خدیو عین الله شاه عرف شاه خلیل عمر شمار سال

(۲۲) یکم از رود و صد و هشتاد و یکم بفرمایش

بشد کتبه اچون خلیل خلیل
ولایت نوشتیم تاریخ عفت
درین سال فرخ به نیک اختری
بین جلوه زهره و ششمی

(۱۵) دروفات بشمار یک هزار و دو صد و هشتاد و پنج هجری
 بروی ترک راحت کرد جهان داد ز دنیا سوس عضبی ناگهان رفت
 رقم کردم ولایت سال حلیت ولایت میریواسے از جهان رفت
۱۲۴۵

(۱۶) دروفات مولوی احسان اللہ ممتاز از ملاوی
 شاه ملک سخنوری متناز رفت چشم از ملال شکفتانند
 از ولایت شمار حلیت اوست رونق نشد آه هیچ مساند
۱۲۴۵

(۱۷) ایضاً برائے مسجد چاہ بفرمایش
 لے زیب چاہ و لے زیب مسجد بطافت ز خلد برده گرد
 مصرع سال او ولایت گفت کعبہ ثمانے است و ز مزم نو
۱۲۴۵

(۱۸) دروفات جناب مولانا محمد عبد الوالی بایکے جناب مولانا محمد عبد الرزاق
 فرنگی محلی بشمار سال یک هزار و دو صد و هشتاد و پنج هجری

ایوادیلا لے داویلا کز قطبے شد عالم خالی
 در بست و دوم ماه شعبان روز جمعه غم شد حالی
 بنوشت ولایت تارخیش شیخ اطهر عبد الوالی
۱۲۴۹

(۱۹) ایضاً دروفات

عبد والی بخلد شہادت واه علامہ ز گیتی رفت

چمن اشتیاق و صلت را گل یارنگ و بومبارک باد
 بزم امید کامرانی را ساقی ماهی و بیاکباد
 طالعیت باد انجمنان که بود برتر بان عد و مبارک باد
 نوشتن یاد پنجه ریخت ساقی در لب جام و سب و مبارک باد
 باد وصل عروس مایه عیش و نیمه آبر و مبارک باد
 بس در و وطرف لایت گفت طاق جفته بتو مبارک باد

۱۲۸۱

(۲۵)

ایضاً برای قبه مولانا محمد عبدالوہابی قدس سرہ بایاے مولانا محمد عبدالرزاق
 فرنگی محلی و این تاریخ بہ تعمیر چارعد گفستہ شدہ بود بدینگونہ

رقم زد سال تعمیر از مزل فلک مانا حصار حمت حق
 و همچنین کند نشست بر پشت مقبرہ نصب شد بعدہ تعمیر حلاج کردہ آمد

چو عبد الوہابی پیہ طریقت کہ مرد راہ بود و شیخ بر حق
 بانوار الحق و عبد الحق بن بود رشاد بیعت دارش و مطلق
 بیار امید در پہلوی ایشان بفرودس برین بخشد رونق
 بہ پیوند خلافت عبد رزاق کہ از فیضش معانی شد محقق
 بطرح گنبد عالی فلک را جہاں آسار آب افکند ذوق
 دل زدست ولایت رفت حق بن حصارے همچو گردون معسوق
 رقم زد سال تعمیر مبارک فلک و امان حصار حمت حق

۱۲۸۱

(۲۸)

برای قبه جناب قبلہ و کعبہ حضرت محمد حفیظ اللہ شاہ قدس سرہ در بنیاد اول

(۲۳)

ایضاً

سرو گلزار دین خلیل احمد آنکه در مردی بود شه
کتف داشت بطلع نیکو در شرف برد از حمل مهر
سال فرخنده اشق لایت گفت که هیاون بشتی زهره

۱۲۵۲

(۲۴)

ایضاً برای چاه

چون سید سرفراز آل حیدر این چشمه خیر کرد جاری بحیات
بنوشت بیاش ولایت تاریخ چاه شیرین نو بر آید آب حیات

ایضاً برای دیوان نعت حکیم محمد اسحاق موهانی بفرمایش جناب مولوی محمد حسن
در ششوی

(۲۵)

در ششوی

آنکه نامش محمد اسحاق است در افاقت وحید آفاق است
متخلص بحاذق از حکمت متحقق چو طوسی از فطرت
اوستادش یگانه هر فن متعارف بمولوی آسن
مبتدی را به فیض پنهانی میکند را نور غی و خاقانی
رودکی را نبود این پایه عصری هم نداشت این پایه
چون ولایت شنید گفته او گوهر نظم دید سفته او
گفت تاریخ این نیته نعت طرفه رنگینه حدیقه نعت

۱۲۸۱

(۲۶)

ایضاً برای کتخدانی

ای تو در مردی چو مرد مطلق بتوجفت نگو مبارک باد

(۳۱)

ایضاً برای وفات بفراش به شمار سال یکزار و دویست و شصت و سه هجری

رخت بر لبست محمد مرزا آنکه بادا ارم را گمش
گفت بر جبهه ولایت تاریخ جابفر دوس خدا پادشاهش
۱۲۸۳

(۳۲) ایضاً برای مسجد بفراش

بنای کعبه اول ز خلیل ثانی از احمد ادا شد هر دو سنت بالیقین از مسلمانان
ولایت گفت تاریخ مرمت حرمش تعالی شاه الله اکبر مسجد زیبایش
۱۲۸۳

(۳۳)

ایضاً دو وفات جناب امام رضا قبله مرحوم حکیم مولوی هدایت الله رضا

اجل آمد هدایت الله را رفت علامه ارسطوفن
آه کز حلتش ولایت را دل و جان گشت بتلائے محن
کلمه حشر نوشت تاریخش بر فلک رفته آن مسیح زمین
۱۲۸۳

(۳۴) ایضاً در تقرر وظیفه خود

مشرق الدین که ظهورش است سعی فرمود بصد غمخواری
تا ز آغاز ستمبر باز است باب روزینه بلطف باری
گفت هفت به ولایت کبگو پنجم شد ز سر نو جاری
۱۲۸۳

(۳۵) ایضاً بحساب عیوی

حق است ولایت انجمن یافته دانستم و نور دین شرف دامن

آن عارف معروف حقیقۃ الکل ہم قبلہ دین بودہ و ہم کعبہ دنیا
 با خلعت حق بود خلیع و حلیع بر سنگ درش بود نہ دن جایز دنیا
 کرد بنبار وضہ آن شیخ حرم دار بے بیم مطافیت بسے پاکدلان را
 آن کس کہ بنا ساخت سفر از نیست معلوم کن نام بلندش دس دانما
 دل گفت ولایت کہ بگوسانیش ہذا حرم اللہ لمن طاعت دورا ما
 ۱۲۸۲

برای وفات بفرمایش

سوے عقبی شد عبید اللہ شاد آہ از بیت ابی یاران وے
 مصرع تالیخ او گفتم عزیز شیخ برحق بود و زاهد بود و ہے
 ۲۴۱ در وفات بہ شمار یک ہزار و دو صد مرتبہ شاد و دو ہجری بفرمایش

از دافن رفت محمد معبود مقرون بعطای حق خطای او باد
 ساش بولایت حزین گشت مرثیہ بس باغ جنان بدم جلے او باد
 ۱۲۸۲

(۳۵) ایضاً برای کتخالی بفرمایش مولوی عزیز صاحب

مہراج شرف امیر حسن کہ فروغش عیان بود ز جبین
 طالع اولین چون خورشید بر تو او زمان گرفت و زمین
 بوے خلقتش بچار بوے جہان رفتہ ہر جا چون گشت لسنین
 کتخا شد بطل نیکہ ہچہ ہمدین شد بخت قرین

اسے ولایت مروش با من گفت
 حب لوہ مشتری بہ نہرہ ببین

بکثرت سال ولادت المامی علی زبے او ز برج حمل بشد ساطع آفتاب جلال
۱۲۸۲ھ

(۴۰) ایرخانک مسجد بفرمایش

مسجد کہند از مرمت نو زیتے یافت قاتق لب لرب
اے ولایت رقم زدیم تاجج واسجد الحق واقرب لمقرب

(۴۱) دیگر در وفات بشمار یکم اردو و صده شاد و پنج هجری بفرمایش

مونوی نادار از زمان انوس خوا بگاہے ز خاک پاک گزید
شب بست و نغم زماہ صیام سوے فردوس پاک تحت کشید
جذا فاضلے بعلم و عمل آنکہ لوٹے بد آئش زبید
مردویندار بود و تیک صفا آنکہ آمد سجد و رفت سجد
ہاتے گفت سال اول بجزئیہ جان دین در بہشت آرمید

(۴۲) در وفات والد مغفور بہ شمار سال یکم اردو و صده شاد و ہفت ہجری

شد دنیا والد م سحیحی علی منشی ابن منشی و خان ابن خان
در شب آدینہ پیش از وقت فجر ہستم ازماہ مبارک ناگمان
گفت سال اولک با من عزیز بود دایم با خند شد و بخان

(۴۳) ایضاً در وفات حضرت مرشد پاک قدس سرہ

خادم صفی مرشد ناوشینا کمت سانی بخوار قات
اوجار رواغ فاجات امرہ اہلا و سہلا بشاد اہل

الرزق علی الدی حقی ثابت کرد
از نور یقین چشم دلم شد روشن
تا یا فتم اعنا ز متمب آخر
چون وعده حق رسید بے یخ و خون
گفتم بحساب عیسوی تاریخش
نهایت شو حقی بوصول نشین
۱۸۹۹

(۳۶) نرغ باغ بفرمایش .

سرافراز حیدر که سبز باد
نشان دین درختان سبز برا
ولایت رفتم کر تار یخ آن
بیا و بین باغ میثونما
۱۲۸۳

(۳۷) ایضاً طبع

چون نگارستان نقش الطبع
باقی اشعار حسن حسن بنگ
حسن لفظ و حسن معنی نخله
تلمیذ آتش عشق بنگ
مستطیع گشته بعینه زود تر
خوش بر آید همچو تصویر رنگ
باد ولایت گفت سانش توفی
طبع شد دیوان آثم در رنگ
۱۲۸۳

ایضاً برای مجموعه و هوخت جناب نشی امیر احمد امیر مینایی بشمار کثیر اردو و صدر

(۳۸) و هشتاد و چهار سال حبسری بفرمایش

شاعر بکربل امیر احمد
سوز تظلمش نگر که دلم سوخت
خنخش جلد آشت بین
ده چه مجموعه زب و سوخت
سال تکمیل آن ولایت گفت
شش مدین کفش جت ره سوخت

(۳۹) ایضاً برای ولادت بفرمایش

چو شد ولادت فرزند با هزار شربت
که نیک باد و سعید در شید با اقبال

دیگر

(۴۹)

مرشد ماش بفرز بس برین از جدائی داو مارا درو پا
سال او با گریه میخاهم عزیز آه ایوا شاه خادم شد جد

(۵۰) دیگر به شمار یک هزار و نه صیقل است و هفت است

کنواری آمد و رفت روز غنیتین بخلد برین مرشد پاک خوشخوی
عزیز جگر خسته سمت رقم زد بشاه خادم و لے خداجوی

ایضا

(۵۱)

مرشد با حضرت خادم صفی درویش پاک رفت در غلد و جمال او نهان از دید شد
مصراع تانچ در سمت نوشته لے عزیز آه باز آه آفتاب معرفت پوشیده شد

(۵۲) دیگر به شمار یک هزار و شصت و نه فتاد عیسوی

چو اکو برآمد خشم روز رفت و لے خدا سو به جنت بگاہ
دلگفت سال مسخی عزیز جدا شاه خادم صفی گشته آه

دیگر بحساب هجری

(۵۳)

محرم سه خفی حضرت خادم صفی برفت بفر دوس پاک خفت در آغوش پاک
هر که به چرخش زبیت دیده او خون گریت مادی مابود آه عقده کشا بود آه
در دل او مختفی روشنی بامداد جان ز غمش دروناک آه ازین روی داد
آه چه پرسی که چیت رحلت او به پنج داد مرد خد بود آه آه از فوت مراد

نادی عزیز الملک لما بالسرائق ابد اذاته
۱۲۹۶

دیگر

(۴۴)

آمد از آسمان بلا عظیم
گفت تانچ فی البدیه عزیز
قطب آفاق رفت و او یاب
شاه خادم صفی نموده آه
۱۲۸۶

دیگر

(۴۵)

رفت شیخ بالفردوس برین
گفت سال انتقال و عزیز
افتخار مخلص با ما سبق
شاه خادم با کمال ز جلال حق
۱۲۸۶

دیگر

(۴۶)

آفتاب معرفت پوشیده شد اندر زمین
مصرع تانچ بشو از عزیز در دست
روزها از تیرگی گردید چون شب سیاه
شاه خادم در حجاب دل بجای آه
۱۲۸۶

دیگر

(۴۷)

مرشد داناے مازین خاکدان
مصرع تانچ او گفتم عزیز
دامن افشاند و در فردوس زد
شاه خادم با احد شیدا احد
۱۲۸۶

دیگر

(۴۸)

زین جهان شد حضرت خادم صفی
گوش کن تانچ پروردار عزیز
وادلعین از غم و و احسرتا
آه باز آستاه خادم پیشوا
۱۲۸۶

حضرت خادم صفی درویش پاک آنکہ صیت او در افواہ افستاد
 شیخ با بود و نہایت مہربان ہر مرید او فرہمند از مراد
 ناگہان با ذات حق وصل شد رو بسوی عالم بالا نمود
 دل بستہ می فرمود و دل از ما برد چون دلم با او ست باد اہرچہ باد
 واقعی گفتم عزیز این وقعہ جان بہ الا اللہ شیخ دہر داد
 ۱۲۸۶ھ

(۵۹) ایضاً

شاہ خادم صفی کہ مرشد است جہلتش دل غیب بر دل زد
 گوش کن سال تازی شہ عزیز قد بقے شیخنا عکلا باید
 ۱۲۸۶ھ

(۶۰) ایضاً در عربی

مرشدی قداجا بقضایہ و حبسائے فراقہ تمہادی
 قلت بالنص عامہ کعزیز ادخلی جنتی بک عبادی
 ۱۲۸۶ھ

(۶۱) ایضاً

خادم صفی شیخنا فاز العلیٰ بلا طوبی لنا کالولاء الحب باقیہ
 تارنجہ من عزیز استمع اسفاً شیخی اجالہ لعلین باکیہ
 کررتہ بحساب الخیال معاً الداج طال لنا التمس غافیہ
 ۱۲۸۶ھ

(۶۲) دیگرے برائے وفات

۱۔ بحر خفیف سدرس فہون فاعلاقن مفاعلن فاعلاقن ۱۲
 ۲۔ مستعظن فاعلن مستعظن فاعلن بجا سے مستعظن مفاعلن و بجا سے فاعلن فاعلن درست بحر سبط فہون ۱۲

جان عزیز خراب کردنیش حساب شد برین آفتاب پرده نمود از سوا
 ۱۲۸۶

ایضاً

(۵۴)

دلے پاک ہمہ نوزختہ خادم درون سینه ز تاب غمش فتاد آتش
 برفت حسابی و بر جان ما بلا آمد زمانہ برگ دل نشتر فرقتش زد
 شد آفتاب فلک در زمین بھدا بد نوشت مصحح تاریخ او عزیز بھور
 ۱۲۸۶

ایضاً

(۵۵)

درویش بکانه شاہ حسام بکشا و قدم بست محل
 ایکاش ندیدے من آن روز کلین نازلہ جسج کرد نازل
 تاریخ غمش عزیز نوشت با ذات قدیم و پاک و اصل
 ۱۲۸۶

ایضاً

(۵۶)

شاہ خادم صفی ولی اللہ قد تلجہ بخت الماوی
 قلت بالفکر عامہ کغیر اصل سد شیخنا بلقا
 ۱۲۸۶

ایضاً

(۵۷)

حضرت خادم صفی سخی رحلت او کرختہ یک بیک
 رفت از گیتی بفرودس برین بے نامل چون نگاہ از مردک
 مصحح تاریخ نوشت عزیز شب شد و آہ آفتاب فلک
 ۱۲۸۶

ایضاً

(۵۸)

(۶۶)

دیگر

ان ہذا اسم فی بلدیہ تشریف العین لعین الناظر
قلت تارہ بنیہ کعزیزہ قبۃ الخادیم نور الزائر

دیگر برائے وفات حضرت شاہ نواز شمس محمد صاحب سجادہ مخدوم شاہ صفی

قدس سرہا بہ شمار یکہ از دود صد و ہشتاد و نہ ہجری
بود آدینہ دوم روز از رجب کہ جہان بر بست ناگہ حملہ
جانشین شیخ دین عبد الصمد آن نواز شمس با محمد واسطے
گفتہ شد سال وفات و تہذیب آہ شینی بسبب و صاحبہ

ایضا در وفات جناب صاحب حکیم محمد تقی مرحوم بشمار یکہ از دود صد و نو سال

ہجری در منشوی

(۶۸)

آن محمد تقی از نسل صفی آبائش قصبہ خاص صفی پور بود و ادبش
بود با علم و طبیب زنگوہ کرداری یافتہ عمدہ تحصیل ز سرکاری
و فتحہ بیک اجل آمد و رحلت فرمود ہر یکے را چو عمریز از غم و جان فرمود
ہر کہ این واقعہ بشنید بگفتا صدیق دور زانہای وطن بنت و بیاض

۱۲۹۰

دیگر برائے ختم بنیاد در وضع حضرت شہد پاک

(۶۹)

مرشد ما حضرت خادم صفی منزل ادب و فضلک بہترین
گفت عہدیز از پے ختم بنا قبیر پر نور شہنشاہ دین

۱۲۹۰

یارب جو جوان گذشت عبد الوالی
گفتم عزیز مصرع تارخیش
با خوشحالی بود بجنات الخلد
عبد الوالی بود بجنات الخلد
(۶۳)

برائے گنبد حضرت مرشد پاک بشمار یکہ ارور دو صد و ہشتاد و ہشت ہجری

شاہ خادم آفتاب عشق بود
عین جنت چو دہری خصلت جین
ساطع و لایع منور ایزدی
صاحب عظمت بفضل ایزدی
گشتہ از مرشد مخاطب پاسد
زوجہ خوش نصیب قبول شاہ
بر مزارش ساخت زیبا گنبدی
و بر بشارت را بالند ضم کنی
گفت تارخ بنائے آن عزیز
ہست نام مہتمم گنجروے
روضہ سلطان دین احمدی
(۶۴)

مرشد والاے ما خادم صفی
گفت سال روضہ پاکش عزیز
در گش بر زور گاہ ہمہ
قبہ حب ام جنتی شاہ ہمہ
دیگر
(۶۵)

شیخ ما خادم صفی محبوب پاک
سال طح گنبدش گفتم عزیز
سہ حق دبسنہ او مختفی
قبہ شاہ دو لے خادم صفی
معشوق ۱۲
۱۲۸۸

(۴۳) دیگر برای طبع دیوان حضرت مرشدی و مولانا قدس سره

نیک محضر خودی هری خصلت حسین
نقش طبع لبست بهر منفعت
مصع تاریخ آن گفتیم عزیز
طبع گردانید قال معرفت

۱۲۹۱

دیگر

(۴۴)

مرشد با حضرت خادم صفت
بین که بر دوا حال قل او سبق
گفت با تف سال طبعش اعزیز
نظم مطبوع و لای هادی حق

۱۲۹۱

(۴۵) دیگر برای روضه مقدسه حضرت شاه محمد حفیظ الله قدس سره در مثنوی

گنبد ثانی نباشد راه و اه
چون فلک با ارتفاع و عز و جاه
زوجه خوش نیت خصلت حسین
عمر ترسانانیا کالفرقین
نام آن مقبول حق مقبول شاه
مرقد فیما محبوب الاله
آن حفیظ الله شهنشاه و ولی
مرشد حقا لاجاب و لای
گفت تا بخشش عزیز مضطرب
روضه فیما جمال للعجب

۱۲۹۱

دیگر در مثنوی

(۴۶)

اسد الله شاه نیک نهاد
عرفت خصلت حسین مرد و جواد
زوجه اش ساخت با کرامت جاه
گنبد شیخ دین حفیظ الله
آمد و گفت ملهم ملک
منزل و جد روضه فک
گفت دیگر عزیز ناگاه
گنبد مرشد شهنشاه
۱۲۹۱

(۶۰)

دیگر

بے ادب پامنہ درین صفت
استماع لافلاح لله ثم
انسا کعبتہ از وار
زرو طفت بالدم کالمحرم
تقد لقت ارخت ثانیاً کعبتہ
مرحبا لوقبۃ الخادم
۱۲۹۰

(۶۱)

دیگر

کملت روضه قدس تیزین
فصل القادوم اقدم بمبارم
عین العام دارخ کعبتہ
بجای بیت قبۃ خدام
۱۲۹۰

(۶۲)

دیگر

قبۃ بس دلیند، همچو فلک شد بلند
میشوم اندوهمند چون کنم آسنگاه
ختم بایش عزیز کن ز کلام تیز
گنبد خدام صفتی شاه جهان راه
۱۲۹۰

دیگر در وفات بشمار کنیز رود و صد نو و یک سحری بفراش نشی کر است علی حده

(۶۳)

وکیل اوتاوی

شد آغا احمد شیر از مسکن
چهارم از جادی الآخه حیث
که دل بیتا بنی گرد زیاوش
ز دنیا نوبت حلت فتاوش
در آغاز شب یکشنبه ناگاه
نشیت جاس در فردوس داوش
عزیز امصیح تانچ کفتم
بخلد آرا مگاه نیک باوش
۱۲۹۱

کجی چشمم آخوش نیست نه بود از همه ذلیقت و لبوز و گداز
 ناموری یافت که در نام اوست حیدر و در اول او سرفراز
 روز دیگر خشت به سدر زمین حیبت رئیس همه تن ایتناز
 مصرع تا پنج نوشتم عزیز سید یکتا بام سرفراز
 (۱۸۱) ^{۱۳۹۶} ^ن

بنحشید حق شاه مسی عطا مرادی که از خورجی شکرها کرد
 محبت جگر بند پاکیزه گوهر خوش آب که خود آبرویش خاک کرد
 شگفت از طرب خاطر دوتاش خدایش بر او فضل نانتها کرد
 قرین است با فرخه طالع او نه مانده به پیمان سختش وفا کرد
 عزیز را بگو تنبیت چون خلایش کریمت چه پورے منها کرد
 میخ و غنمی ترا طواف بشیر که گویند هر یک نصبت داد کرد
 (۱۸۲)

ملک بنیاد و دوازده خالقاه حضرت مرشد پاک قدس سره بشا کزیرا

و دو صد و نو و هفت هجری

چو این درگاه دالاشد مرتب بشان عالی از درتا بدیوار
 عزیز این مصرع تا پنج گفتم در خادم صفی بادا با تو ار

^{۱۳۹۶}

ایضا

(۱۸۵)

حضرت حسین خوشنویا حسن خلق میکرد کرد این مکان چو مینواز زیر تابیا لا
 تا پنج باب عالی گفتم عزیز محالی درگاه پاک خادم باد ایشان والا

(۷۸) دیگر وفات پراندره برادر محمد حضرت شاه الطاف محمد قدس سره

سجاد و آئین محمد الطاف محمد
شد جانب فروزون دلم خسته شازده
الطاف محمد مجد احب بارم کرد
در فکر عزیز آمد این مصرع تاریخ
۱۲۹۱

(۷۹) برای حسینیه بفرمائش حساب یک هزار دو صد و نو دو و هجری

قاسم علی علم چو نشان علی حسین
ز دست کرم حسین جو جان علی حسین
پورشش چو ساخت روضه یابو عزت گفت
زیب زیارت و همه شان علی حسین
۱۲۹۲

دیگر برای مسجد بنما یک هزار دو صد و نو دو و چهار هجری بفرمائش در بحر رمل

(۸۰) مسدس سالم پیشش فاعلاتن
جس از محرابگاه اهل نقوا
گفت تاریخ بنام آن عزیز
همچو کعب ساختنش بار دیگر
و خوشا جا که سجود اسد اکبر
۱۲۹۳

(۸۱) برای مکان بفرمائش بنما یک هزار و صد و نو دو و پیشش

این خانقاه والا تعمیر گشت از سر
چون ختم گشت بنیه گفتم عزیزش
آباد باد یا رب از خادمان ذی جباه
کرد این بنا چه باشان عیسی علی شاه
۱۲۹۶

(۸۲) دیگر برای وفات بفرمائش

۵۱ میر علی حسین بفرمائش کردند که این چهار مصرع زاید بنویس و نام پدر من و جد من از میان متنازع گردد و نام من در روز
هر جای بدو واقع اندست برود و شرح و تعییه باشد ۱۲

شکر ایزد کند نور الحسن امیر بخشید
نور عینی که بوالا انطس کر بادست
از پرت خرمیش گفت چه تاریخ عزیز
بکند حق تبارزند مبارک آید
۱۲۹۷

(۹۲) دیگر بکے طبع دیوان

چون جناب بشارت لہ شاہ
زالطباع کلام بست خیال
سال تاریخ ان نوشت عزیز
نظم مطبوع ہے دلیل کمال
۱۲۹۷

(۹۳) در وفات جناب شاہ حسین عطا صاحب سجاد نشین سلون علیہ الرحمۃ

شاہ ذی مرتبت حسین عطا
رفت ناگاہ سوے خلد نیم
گفت سابلش ملک بگویش عزیز
جائے حق یافت در جوار کریم
۱۲۹۷

(۹۴) بکے طبع ملفوظ بفرمایش کہ طبع نشد

زہے ملفوظ پاک مرشد ما
ور اطراف جہان از طبع شایع
رقم کردم عزیز اسال طبعش
زہے ملفوظ مطبوع طبع
۱۲۹۷

(۹۵) دیگر بکے مکان بفرمایش

چو دہری نصر علی ذیجاہ دام اقبالہ
ساخت این زیبا مکان عہد چون شکوہ
گفت از ایامے او تاریخ تعمیرش عزیز
با و معمور این عمارت از مکین و زیب جا
۱۲۹۷

(۹۶) بکے غرق ہر دو پسر قاضی رحمت لہ داروغہ بفرمایش در شہنوی

ایضاً

(۸۶)

این خانقاہ گشت مرتب ہر جہت
 بون کعبہ بکہاہ بود از مہر است
 گفتم عزیز مصرع تاریخ باب پاک
 درگاہ شاہ دستہ باقی بناسے

۱۲۹۷

دیگر

(۸۷)

این خانقاہ روشن بازگاہ بگوشتن
 شد جہ در زمان کان ماوہ سینہ چاکان
 گفتم عزیز سالش گشتہ از خیالش
 درگاہ شاہ خادم بازرب جہ پلکان

۱۲۹۷

دیگر

(۸۸)

شد این خانقاہ مقدس مرتب
 نہ ہے پاک درگاہ کامل فقیہ
 عزیزا نوشتیم تاریخ بابش
 در پاک خادم صنتی پاک پیر

۱۲۹۷

دیگر

(۸۹)

گراید بوسہ بر این آستانہ
 گر آید خدیوے بر شاہ خادم
 نوشتیم سال بنایش عزیزا
 نہ ہے پاک کعبہ در شاہ خادم

۱۲۹۷

دیگر

(۹۰)

بے خصلت حین توتش کز نیت پاکش
 مرتب شد بعد زینت چنین پاکیزہ درگاہ ہے
 ریزا اپنے تاریخ گفتم مصرع تازہ
 نہ ہے شان جناب قبلہ دین و شہنشاہ ہے

۱۲۹۷

دیگر بے ولادت

(۹۱)

شکستی لے فلک از کینه نگاه
 شکیبانی و بدیزوان بکش
 گزین دارونه شرح کنور
 سافروش مقیم اندر صحنی بود
 فرستادی ز بحر گنگ سیله
 دو پورش ما بنقلینده بدی
 کلان احمد حسین و نام احمد
 یکے اندر شباب مہفتہ سال
 ز نصیرانی و تازی بہرہ اندوز
 خرد چون فکر نام جدشان کو
 دو شنبہ بودہ ولست و یکم روز
 بدریاس شہادت عرفی کشند
 سیوطی گفتہ نزع این شہیدان
 چو کم گودیدہ نختے جوشش نام
 زبان ترکزد تا سنج گویم
 عزیز امصمعی گفتہ بہ تعزید

دل قافھی ٹھہر زمست بند
 کہ کردی پیشتر از بگ ناموس
 بود بگاہش از اندام جہ
 کہ از اندام انام است مشہور
 کہ سیلے میزد از ہر سو بیت
 ز شور ما جرا خون گشت دہ
 نداد جز محبت ز دین دیگر
 یکے کمتر دوسان ہر دو خوش قال
 بدرس فادسی شغل شب روز
 عنایت را با اسم ذات آور
 بہ شوال و شام روز مجاہد
 بیکی متصل بے فرق گشتند
 بود از آبرو بردست یزدان
 شد آشوب دروش پارہ کم
 کہ چون شد آب جوشش رویم
 دو گوہر تہ نشین آب کردید

(۹۹) بکے وفات بشمار کنیز دو صد و دو ہشت ہجری بمقامش
 آن سید بزرگ ز آل پتوانک
 ناگاہ رخت بست سپند دہین
 نعت علی بعالم باقی بشہیدین

(۱۰۷) برائے ولادت بفرمایش منشی کرامت علی صاحب کبیل

سب حج بچہ ملک علی خان میرزا طالع بکام خویش از ایام یافتہ
گفتم عزیز رسد ولادت تبیت فرزند ارجمند نگو نام یافتہ

(۱۰۸) برائے باغ بحساب عیسوی مکنیز اشتہار و متباد و چهار مطابق سنہ دو ہجری
بفرمایش

چہ باغ آراستہ نصرت علی خان کہ گرد در پورا و عزت علی شاد
نہیجے سال او گفتم عزیزا زعزت باغ رنگینے گل باد

(۱۰۹) دیگر کے عقد نکاح سپر سربیک شہار بیک ہزار و صد و سہ ہجری

رہیے بہت در سندیگ کش محمد با عظیم آمد ز پیوند
گرامی تمام بردار نیساگان کہ دلہا از دہش دار دوزہ مند
سہ پوز خوشن را کتفہ لکورد بہر جانب زعشرت غفل افگند
محمد جان و احمد جان علیشان شد نداز کتخدائی ہر سہ خرسند
عزیزا تبیت گفتم بت سراج مبارک طرز سہ جشن سہ فرزند

۱۳۰۳ھ

(۱۰۹) برائے وفات بفرمایش

امداد علی بے بزرگ نامے ناگاہ متشا انداز جان دست
گفتم عزیز رسد سال فوتش امداد علی و سہ بخند دست

۱۳۰۳ھ

گفتم عزیز مصرع ساقی لادش فرزند ابوسفرد بود یک نیت

۱۳۰۱

(۱۰۲) براس مسجد بفرمایش

مرد سالک هووی عبدالشکور پنج نوبت بر سر گردون نوبت
گوشش کن نایخ ترمیم از عزیز حیدرگاه پکن بن پاکیزه ساخت

۱۳۰۱

(۱۰۳) براس فتح رو بکارش مسجد بفرمایش

بجهد الله شد نماز فتح مسجد گروه اهل سنت سببه فتح
عزیز مصرع بر حبه گفتم مکان فتح مسجد فتح

۱۳۰۱

(۱۰۴) براس وفات بفرمایش

الامان صدایمان از واقعات صبح نشاء
بچه اندر پرده دار داین بزرنگون
بخت نبیه چارده بایم از راه صیام
عمده درویشی و کز کاس صاحبی
مصرع نایخ او در فکریت آمد عزیز
شاه امیر الدین زاهد با خدا بود آه

۱۳۰۱

(۱۰۵) بفرمایش براس مکان قبر لیشا ریکه از پسر صدودو هجری

بچون بیایان آمدین زیبابنا دیوار گنبد سلطان راه
بے تامل گفت تا بخشش عزیز خاص کنج مدفن محبوب شاه

۱۳۰۲

(۱۱۳) برائے قبہ ثانی متصل قبہ جناب شاہ صنا قبلہ و کعبہ حضرت محمد حفیظ اللہ شاہ

قدس سرہ بفرمایش جناب امیر اللہ شاہ صاحب

ختم شد تعمیر این زیبا عمارت و دربار
سفر از حیدر و ثامن علی خصلت حسین
بسنگ و تاریخ بشنواز عمر و سخته گوے
این دو گنبد را بنا کردند سن تا مجموعے

۱۳۰۴

(۱۱۴) برائے وفات بفرمایش

رفت از گیتی عباد اللہ شاہ
گفت سال انتقال او عزیز
صد مدہ ناگاہ برد لها گذشت
جنت اعلیٰ بدو آباد گشت

۱۳۰۴

(۱۱۵) دیگر بفرمایش

بہیات ز گردش زمانہ
بشنو ز من اے عزیز تاریخ
کز حادثہ کرد خستہ عالم
ایوانے کجا ظهور عالم

۱۳۰۴

(۱۱۶) در وفات والد ماجدہ مرحومہ مغفورہ

دریناکہ شد مادر شفقت
دہم روز ذیقعد وقت عشا
عزیز از غمش خون دل منجم
شب روز شنبہ رفت از دم
رحم ساختم مصعب سالاد
بجنات با نوز شد مادر دم

۱۳۰۴

(۱۱۷) در وفات مولانا عبدالحی لکھنوی فرنگی محلی رحمۃ اللہ علیہ

فاضلے یمتے دوران در علوم عقل و نقل
سوی جنت یافت و خالی گشت گویا لکھنو

(۱۱۰) برائے طبع مرآة الحسنایں

عبدالرزاق شاعر نکتہ شناس و حسنہ صفت بکیت مکتوفی
 دہلی سکن ز تاجران نامے دولتمندی فداے دین نبوی
 سسی قاسم بہ طبع این نسخہ نعت مشکور ز لطف او بہ نقد پر قوی
 گرد تو زمرہ نثانیست عزیز باید کہ ز شکر ہر دو غافل نشوی
 زین پس آن بہ کمال طبعش کے مطبوع سخنوران عالم نبوی

دیگر برائے عقد عروسی بشمار یک ہزار و صد و چار ہجری بمقام

زہی سید خاوت حیدر ما کہ داد بہت از عفت سپر فاد
 مبارک افتخار حیدر شش را شد از ہمتخواہ ز روشن گشتاؤ
 عزیز می تہینت گوشہ تارخ عروسی نسخ و زیر باداماد

(۱۱۱) برائے وفات بمقام

در شب آدینہ بستم در جب سوئے جنت رفت مقبول الہ
 مصرع تاریخ او گفتم عزیز باخند اقرب حبیبہ سرشاہ

دیگر برائے عقد نکاح

چو شد اقبال از احمد ز عقد شاد بآئین زیب باقانون نیک
 عزیز زانو شستم تاریخ آن چو داماد نامے چو خاتون نیک

(۱۲۲) برائے تحفظ از عرق دریا
 راجہ بلقب سید عالی نسب
 کز حلق نگو عزیز دلمہ آمد
 نامہ والاسے انجمنہ نرجسین
 معروف بچار سوے دنیا آمد
 چون عرق شد و معاً برآمد سالم
 آب رفتہ بجوے یکجا آمد
 از خوبی ماجرا کہ پیدا آمد
 شکر بے شمار مہجاء و قطرات
 روشن گوہر بر من دریا آمد
 ترک زبان روان تبانی عزیز

(۱۲۳) برائے وفات شہزادہ صید و شش ہجری بفرمایش
 چار شنبہ و زمرم روزک بست و ششم
 از قضاے یزدی رنگامہ برپا شد
 نفث تانچ و قوعش ہائے غیبی عزیز
 از چمنش شجاع الدین سوے بالا شد
 ۱۳۰۶

(۱۲۴) برائے عقد بفرمایش
 مبارک بہ نصرت علی خان بہادر
 کہ آراستہ بزمی جو خندہ نینو
 ز ترویج عزت علی گشت فارغ
 کہ فرزند او بہت خوشخوے و نیکو
 عزیزانہ شہیم تاریخ و صلت
 زہے کتھا کے زہے عقد و نحو
 ۱۳۰۶

(۱۲۵) برائے ولادت بفرمایش
 آنکہ نامش بہار خان آمد
 پر نیک ایزد بخش شہید
 گفت تاریخ او عزیز بفرمود
 ولد نیکبخت و ولد سعید
 ۱۳۰۶

(۱۲۶) برائے طبع

مصرع تاریخ اور جتہ ہوشتم عزیز دل پاش از موابی عبسہ یو آد

۱۲۰۰

(۱۱۸) دیگر برائے وفات بشمار یک ہزار و سہ صد پنج ہجری

ہفتین شفیق و ہوسن بچان رفت از جہان نا کاہ
ہوشتم عزیز تار بخش آہ آہ از بشارت ادرشہ

۱۳۰۵

(۱۱۹) دیگر برائے کتاب بفرمایش

عین تحقیق شاہ مین اللہ بصناتش غنی زوصافے
سالک مسلک خدا دانے بطریقیت و فہم دارے
از پے طالبان معتقدان کرد تالیف عمدہ و کافے
مصرع سال طبع گفت عزیز باد اسرار خادے صافے

۱۳۰۵

(۱۲۰) برائے چاہ بفرمایش

چاہ بختہ ساختہ سداخان برشاہراہ خیر جاری و روان بخش و پراب
گو ہر تار پنج او با ہر ہوشتم عزیز جوے شیرین چشمہ باکیہ چاہ چون نہر

۱۳۰۵

(۱۲۱) دیگر برائے ولادت بفرمایش

چون مجتبیٰ حسین گیتی وجود یافت شد ترنمی حسین بصد گونہ شادمان
نیکمہ بود و بجد ہم روز کاین پس دادش خداے پاک کہ خوش باد جاودان
گفتم عزیز مصرع سال ولادتش فرزندار حیمت زندج پدر نشان

۱۳۰۵

عزیز حزن گفت تانچ حلت بر حمت شد روز آدینه ناجی

۱۳۰۶

(۱۳۱) براس تالیف بفرمایش

چو حامد علی خان نوشت افسانید
خرو گفت تارچ منجمش عزیزا
همانا سیاهی به خنجر شسته
عجب قصه نو از اردو نوشته

۱۳۰۶

(۱۳۲) براس مکان عزرا خانه بفرمایش

چون بنات این تراگاه امام محترم
منته گشت از ریاست دانه ذکر حسین
پیشواے قبلتین و مادی دین و دلی
آنگه نامش هم ازین مداعله گرد و منجلی
گشت نامش بنام بانیش خوراخر
مین باد در زیارتگاه مقصوره

۱۳۰۶

(۱۳۳) براس بنای تانی دروازه خالقاه حضرت مشایخ کبریا

چون نام پاشید این رسالتش باوگر
نام بردار و حمید چو دهری خصلت حسین
دید و صاحب هنر نیکی و سیرم و رفیع
اول نامش محمد آخر نامش عظیم
گفته بودم قطعه اکنون دگر هوزن آن
قطعه ہذا رسم کردم لعنوا ان سلیم
قافیه تبدیل کردم بر اسم بانیش
آگے دادم کہ دہر یا سپے ہر بن ہنر
بزر اول کل و اعلیٰ زہے باب عظیم
مصرع تانچ گفتہ نے تکلفے عزیزا

۱۳۰۶

(۱۳۴)

بنات این در عالی دوباره
محمد با عظیم است اسم بانیش
کہ گردید از تجلی قلہ طور
کہ صیتش رفتہ از نزدیک تادور
ستمشا ہے جنابے بانیش از نور

۱۳۰۶

کرد انتخاب شاه خلیل احمد این کتاب
مطبوعه خلیف با دوسه نسخہ میں دایمی
گفتم عزیز مصر تاریخ طبع آن
مطبوعہ داد ایم اسرار خاوی

۱۳۰۶

(۱۲۷) برائے باغ بفرمائش

چونصرت علی خان بہادر نشاند
درختان سبز بازنگ و بو
نوشتم تاریخ ہجری عسیر
چہ باغ بہار و چہ گلستاں او

۱۳۰۶

دیگر

(۱۲۸)

چونصرت علی خان بہادر بنود
بکروش نشاند بافتح باغ
رقم کرد سال میحہ عسیر
سروش آمد و گفت دیگر گلوش
دگر گوشت تاریخ ہجری نوشت
تراوید باز از مسلم مصرع
بصد رنگ سبز این باغ را
بنام پسر ساختش و لکشا
بگلشت باغ ملائک بیا
شد وز بگل فتح باغ از ہوا
چہ پر میوہ باغی از آباد ہا
زہے باغ زیب و سپہ آرام ہا

در مصرعہ چہ باغ از ہوا

۱۳۰۶

دیگر عیسوی

(۱۲۹)

چونصرت علی خان بہادر بزرب
چہ خوش گفت سال میحہ عسیر
پیارا است این باغ رنگین بکار
زہے فتح باغ از نسیم بہار

۱۸۸۹

(۱۳۰) برائے وفات بفرمائش

غلام رسول از کرہاے مرشد
شد اند حضورش بخت بہا

قلت بالفکر یا عجب نیز معاً با بقی و احسان ذات الله

دیگر بر اے وفات

(۱۴۲)

مقبول شاه زوجه خصلت حسین بود
شیخش فقیر کرد و بخواندش بدین خطاب
بودند هر دو تن ز مریدان و مخلصان
تا زیستند هر دو و نگویند نام زیستند
چون بچرخ دراز شب چاشت وفات یافت
گفتم عزیز مصیع تاریخ حلتش

خصلت حسین راجه که با فوجاه رفت
آوازه اش بجز زمانه بجا ه رفت
مرشد که بود حضرت خادم که آه رفت
رفتند بجهان چو قضا الی رفت
مکیون انقلاب سفید و سیاه رفت
از حیث آه آه که مقبول شاه رفت

۱۳۰۴

دیگر بر اے امتحان بفرمایش

(۱۴۳)

کرد تحصیل چو احسان علی طریک
مصحح سال بفرمایش او گفت عزیز

امتحان داد و دود او ندانم چای
پاشد شاد شد احسان علی حامی

۱۳۰۴

برای طبع کتاب بفرمایش

(۱۴۴)

چو حامد علی خان حامد نوشت
عزیز انوشیتم تاریخ طبع

کتابی در اردو که صد آفرین
خوش الف لیل که مطبوع بین

۱۳۰۴

در ولایت بفرمایش

(۱۴۵)

چو آمد در وجود این طفل نیکو
عزیز از تینت نوشت تاریخ

که باد از عمر و از دولت برومند
بود احباب را فرخند و فرزند

۱۳۰۴

(۱۳۵) دیگر در بحر مل مسس سالم

چون بن خصلت حسین آمد برش باز این دراز سبزه گشت اندیم
گفتش تاریخ لبس نادر عزیزا بارگاه شست به اعلی باب خادم
دیگر (۱۳۶)

بار در جو این در بنیاد یافت از سر پاکیزه گشت و خوشتر آراسته زهره
تاریخ اختتامش گفتم با حشامش درگاه شاه خادم پاک و باند با او
دیگر (۱۳۷)

محمد عظیم است بانی نانی ز به در که گوشت تو پاکیزه کعبه
عزیزا بگو سال غیره نادر در شاه خادم جو پاکیزه کعبه
دیگر (۱۳۸)

برای وفات جناب مولانا محمد علی رزاق فرنگی محلی قدس سره به شمار

(۱۳۸) سال یک هزار و سه صد و هفت

هادی دین عبد رزاق بزرگ ناگهان شد سوخته داد ارجل
گفت تاریخ وصال او عزیزا داغ و در دوا و بکاوه از اجل
دیگر (۱۳۹)

الامات علامه بالقضا فخر الفوائد بس حرا بحوز
قد ارخت حر ناله کالعبیزا نقد ف از خله آتشید انبوه
دیگر (۱۴۰)

در پیش دققیه شاه عبد الرزاق رحلت فرمود و گشت فردوس آب
نوشت عزیزا سال تاریخ بفکر رفته علامه از کیتی الیوا
انزل الارحال نازله بود مات شیخ العصر فوا و ملاه
(۱۴۱)

عزیز ابگوسال غار طبعش چه پاکیزه دیوان مطبوع ضیون

۱۳۰۸

(۱۵۲) دیگر برای طبع بفرمائش

عجب نامہ لغز بقادر نوشت که تحقیق جان یافت در کالبد
خب میریم ز الطبعش عزیز در آرد دو کتاب عجب طبع شد

۱۳۰۸

دیگر برای طبع بفرمائش

جمع کرد این نامہ را قادر بدانش طرہ تصنیف خوش و تالیف نیکو
گفت تاریخی عزیز از طبعش نسخہ مطبوع و پاکیزہ در آرد دو

۱۳۰۸

(۱۵۳) دیگر برای تالیف بفرمائش

زہے نور الحسن مرد سخن سنج کہ دارد جوهر قابلیت
گرامی گوهر مع نامی بہر سو فرہمند می سعید ہی زیادت
نگارش کرد این حالات نادر باینے کہ شاید از خواست
بفت کرافزو و تاریخی ہر جا زہے جودت زہے پاکیزہ فکر
کتابے تازی اردو کرد بازیب ازین مصحح جو تاریخ ہجرت
عزیز آگفتہ شد سال ۱۳۰۸ بین تاریخ عباسی برینیت

۱۸۹۰

(۱۵۴) دیگر بشما پاکیزہ ارو سہ صد و نہ ہجری برای طبع بفرمائش جناب معظم محمد شفیع صاحب

نکتہ و روشی غلام غوث یعنی بے خبر انکہ از طبع روان باغ سخن را آب داد
ادگار شطرنج شد از نظم و نثر ماری در جہان آوازہ از نام نیکویش قناد

(۱۲۶) برائے چاہ بفرمایش
حیدری ساخت چاہ نو پختہ
فینش جالیست در حیات و حیات
مصرع سال او نوشت عزیز
چاہ از چشمہ رشک آب حیات
۱۳۰۴

(۱۲۷) برائے مسجد بفرمایش بہ شمار یکزار و سیصد و ہشت ہجری
ساخت ابن مسجد افتاب حسین
پختہ بار سوم بہ پنج ارکان +
گفت تالیخ او ملک بہ عزیز
صدر دین قبلہ بکفرستان
۱۳۰۸

گر در آن مسجد نماز است

(۱۲۸) دیگر عیسوی

خوشا کسے کہ بنا کرد مسجد عالی
عزیز مصرع تالیخ عیسوی گفت
نصیب او شد ہر دم سعادت کونین
چہ قبلہ ساخت ہمہ پاک افتاب حسین
۱۸۹۱

(۱۲۹) برائے تالیف بفرمایش

چو قادر علی منشی نکتہ پرور
عزیز سخن سنج سالش رقم زد
بہر دست از کا تالیف نیکو
کتاب بے تحقیق حاصل اردو
۱۳۰۸

(۱۵۰) چو قادر علی شاعر نغمہ گو
ملک مصرع سال گفتا عزیز
رقم کرد این نسخہ چون نکتہ دان
بہین نسخہ اندر اردو زبان
۱۳۰۸

(۱۵۱) برائے طبع بفرمایش

نفسہ بجز نعت ختم البین
زہے نظم نواب ضو ان علخان

بانی سہارن پور مولانا عبدالمجید صاحب دہلی دارالعلوم دیوبند ۱۳۰۸ ع ۱۲۸۱ھ

جہذاشاہ جهان بگیم زہے ستوارو
شد بنائین مسجد علی حکیم عالمیش
انگہ فرمہدا ہتمام وارندین ہی کرد
اول نامش ضمیر و خان درآزادہ
مصرع تابیخ را طالب دگنم عزیز
عمر و اقبالش فراوان بدار استجب
گر مخالف بیندش از غیب و گرد جب
مرد دیندار است و خوشنودر مناسبت
از براسے کار حق ایم ضمیرش مضطرب
اندین مسجد بیایک نیک و بجا

(۱۵۹) براسے عقد نکاح شاہ خادم محمد رضا سجادہ

زہے گرنوشی زہے عیش کی شمی
عمریز از بغیاش رقم کردش
عجب بزم شادی بفرخ نژادی
ز خادم محمد نکو عقد شادی

(۱۶۰) براسے استخلاف

کرد سجادہ نشین حضرت امیر اسد شاہ
خادم احمد کرداد وارو عزیز ز خستہ گفت
روز عرس حضرت مخدوم با جاہ و جلال
جانشین شد امجد اسد شاہ عابد بالکمال

(۱۶۱) دیگر ریشمار کبزار و سہ صد و پندرہ ہجری براسے ولادت در بحر بنج مسالم

ہمایون باد این طفل جوان طالع
عزیز مصرعے گفتیم تا بخشش
خدایش زندگی بخشید جزا زادہ
بصد و خندگی احمد صفی زادہ

(۱۶۲) براسے عقد نکاح

سیدہ فاحسین کہ خان تالون خان
تابیخ گفت ہاتف غیبی بہن عزیز
ترتیب داد انجن عقد نور عین
ازار و لوح بہ خوشی مصطفیٰ حسین

خواند با تلف لے عزیزا پنج پنج تنیج بنیج
 بشمار از اطراف ہر سبت سال موی
 خردہ گیری سہل باشد لغز کوئے شکست
 بر کلام بے خبر مبین جان را آب
 فکر نہایت یزین کاہر سخن جمعت
 آفرین بر طبع مست آفرین از اہل

(۱۵۵)
 بگرانشی عناد غوث آنکہ کند
 ہر چند کہ بے خبر تخلص دارد
 شد طبع کلام شستہ او کبیر
 بنویس عزیز از پند تانیج
 بشمار و پاس این مصایح تمام
 نا قابل را بقابلت قابل
 در یاب کہ بہت ناخبر صاحب دل
 و حقیقتش چہ کنم کہ بہت حشرش
 باشد دیوان بے خبر طبع دل
 گرد و شمار سال فصلی حاصل

(۱۵۶)
 سبحان ایل امر و نشی غلام عیسی
 ہر دم بناجوی دارد سر نکوئے
 چون طبع شد بکامش مجبور کلاش
 فکر عزیز در رفت تانیج طبع گفت
 ہر مصرعہ از اطراف بشمار کہ بگرے صفا
 بر غائب ہے چو حاضر ز طفت و خلق بوشتہ
 دلکش تباہ روی از بند کام زاد
 آوازہ ز نامش در خاص نام افتاد
 مطبوع طبع ہر جاد دیوان بے خبر
 نہ آحاد تا بہ الآف بہت عیار اعد

(۱۵۷) بر اسے وفات

آہ درویش نکو زبان پرست
 گفت تانیج وفات او عزیز
 بست و نیم از صفت ناگمان
 گشت با ایمان الفشاہ از جهان

(۱۵۸) بر اسے مسجد فرمایش مولوی طالب المولیٰ صفا
 ۱۳۰۹

امروز روز شادی و هنگام عیش و ترست
گفتم عزیز مصر صبح سال ولادتش
بخشید حق پسر به محمد ضعیفان
فرزند ارجمند مبارک ادبشان

۱۲۱۰

(۱۶۹) برائے غسل صحت از مرض سخت

نور عین چو دهری نفر علی شد تندرست
از پے خوشنودیش تا پنج گفتم ای عزیز
شکر از دراکه غورم بخشش با عروج
صحت فتح علی دایم همایون یاله

۱۳۱۰

(۱۷۰) دیگر برائے وصلت عقد

فروغ محفل نشاطے بر دل
بفتح علی ابن نصرت علی خان
ازین کتخالی بر صد گونه آذین
همایون کند از د پاک آیین
عزیز از سرست بگو سال عشرت
زب عقد محمود و فرخنده آیین

۱۳۱۰

(۱۷۱) دیگر نفرمایش

رئیس ابن رئیس انکه نام ناب و
ز کتخالی فرزند انساط اندوخت
ز نصرت بن نصرت هم از علیست
کند بلطف همایون عنایت ازے
عزیز گفت تا پنج مصرع نادر
دوباره مصرع تا پنج عیسی نبوت
بجاء و جشن مبارک نکاح فتح علی
خوشا بمن و چه محمود عقد فتح علی

۱۸۹۳

(۱۷۳) برائے وفات

آه آه اندوه دردے بکیسی دور از وطن
مصرع تا پنج بشنواز عزیز در دهنده
بیوه را بایامی خسته بین شام و پگاه
رحمت اعد از جهان بے بقا شریف آه

۱۲۱۰

(۱۶۳) دیگر برائے عقد بفرمایش

عقد فضل اللہ شانداز حب بست و چارم محفل ترویج بود
مصراع تاریخ بنو شتم عزیز مشتری دزہرہ کیجا با منو د

(۱۶۴) دیگر برائے عقد

زہے عقد زہے فرزند طوے کہ دہائے اعہ شد مرقہ
عزیز امصراع تاریخ گفتم ہمایون عقد فضل اللہ بامہ

(۱۶۵) دیگر برائے عقد

شادی اور حبیل احمد را نو بہاری جو گلستان خلیل
مصراع تازہ رستم کرد عزیز عقد زہنت فرہایون بحیل

(۱۶۶) دیگر برائے ولادت بفرمایش

روز ششم زماہ و ربیع دگر ز سال افزون دوساعت از شب آدینہ نصف
مولود نیک شہر متولد زمین خیر گردید نشا و ثاقب فرزند خوش
گفتم عزیز مصراع تاریخ در خطاب فرزند ارجمند جوان با و ثاقب

(۱۶۷)

از شب جمعہ بود پاس سوم و ربیع دگر ششم بہ ضیا
پسرے زاد د سال گفت عزیز واد ولدے خدا ثاقب ما

۱۳۱۰

(۱۶۸) دیگر برائے ولادت بفرمایش

دیگر عیسوی

(۱۴۹)

منت خدایا که بخشید نفی
طالع زور در آمد و طغاس حیدر
جدش که از سخاوت حیدر توبه است
بادار حیات پور و میره بدرم شاه
گفتم عزیز منغیا تا پنج عیسوی
فرزند افغان را به یونان بفرست

۱۸۵۲

دیگر سال تولد

(۱۸۶۰)

اوجندی بچیان آمد و دله خوش کرد
بخشش عمر فضل الهی مین
پدرش حاکم تقصیل صفی پور
نیکو دوری و مبارکترین
و طابش خط کا کوری و نامی بهر جا
خست زانچه او بقراستین
کرد خادم صدایه دست جو عزیز
خامنه پشت و درخت با عکسین
سال هجریست مین مهره بشمار پنج
پوزش زیجیان باد و بون الین
مصت سال مسیح شمر بخوان شهر
پسر بخور مشبه زین لاین

۱۸۹۲

دیگر سال عقد نکاح

(۱۸۸۱)

بنکر بشادمانه صاحب خوش کامرانی
شور چنانکه دانی هر سو پاد آفاق
شادم عزیز تر بجد با تفهین ندازد
عقد محمد احمد مین دوام مشتاق

۱۳۱۱

بولی شانی
نام ۱۲۰۰

دیگر سال عقد بفرمایش

(۱۸۸۲)

محمد اندین کتخانی که گشت
عرو سے بداماد حبلوه نما
عزیزی ز شادی رقم کرداں
ز به عقد محمود و فرخ لقا

۱۳۱۱

نمودا نام

دیگر

(۱۴۳)

رحمت اللہ بحسب شأنہ
رحمت اللہ بحسب شأنہ
رحمت اللہ بحسب شأنہ

۱۳۱۰

۱۴۳۹

دیگر

مردم دنیا کے سب بوشان خند
در زمین با خاکسای خفت
جوان سحیف از رحمت اللہ جتہ علیہ

۱۳۱۰

(۱۴۵)

برائے تولد بشمار یک ہزار و صد و یازدہ ہجری بفراش
چو دہری نصرت علی خان بافت از بخت
مصراع سال ولادت گفت بافت از غیز

۱۳۱۱

دیگر برائے ولادت بفراش

(۱۴۶)

بتعداد تولد شرف از ہمیں
بہرہ و ر باد با قبلاک ہمایون کردار
گفت حال بطرب مصراع پنج عزیز

۱۳۱۱

دیگر

(۱۴۷)

بست سوم از ماہ ربیع الآخر
وقت جمعہ بزاو این شخص خلیل
تاریخ ولادتش رقم کرد عزیز

۱۳۱۱

دیگر برائے ولادت بفراش

(۱۴۸)

فرزند نکو زاد با قبلاک عزیز
جان پدر و مادر و ہم یک سعادت
بنام جدش مصراع تاریخ نوشتیم

۱۳۱۱

نارنجی بخت بولاف

اے فلک آہ عجب نازلہ نازل کردی
سخت رنجے بجز بزان و مردان دادی
رفت شیخے کہ بسر بردیمہ عمر عزیز
ہمچو مردان خدا با صفت آزاد می
بے تکلف بندہ عیوش گفت عزیز
شاہ خیر است علی بود بزرگ و مادی

۱۸۹۴

(۱۸۸) دیگر عیسوی

صد حیف ز انتقال مردی صالح
درویش بزرگ و متوکل بخدا
ساش محراب عیسوی گفت عزیز
خیرات علی شاہ مردوح بجزا

۱۸۹۳

(۱۸۹) دیگر برائے گنبد بفرمایش دانشمندی
فیض عالم خجستہ درویشے
صابری شاکری نکو کیشی
چون بیزدان پاک پوستے
گنبدے سانحہ لطیف نفس
میر عابد علی وکیل رئیس
ہر مریدے و ہر محبے را
شیخ احمد علی رئیس نکو
پایمردے نمود از ابش
چون بہ بنیاد یافت آرا بشن
گفتہ شد سال آن بخاطر او
صائبی شاکری نکو کیشی
کردد لہا و فات او خستے
گنبدے سانحہ لطیف نفس
ہمت افزو دوشد شریک بنا
انکہ سندلیہ بہت سکن او
روزیش با دجلہ آماش
بہر تابیج کرد فرمایش
طاق گنبد چور و ضہ منو

۱۳۱۲

برکثام عزیز دیگر لب
روضہ پاک و نوراو بادب

۱۳۱۲

(۱۹۰) دیگر برائے وفات بفرمایش

دیگر

(۱۸۳)

چو محمود احمد که داماد گشت
عزیز از طرب گفت تانچ او

حوسے نکو یافت بس نفرب
عجب عقد محمد و درخند زرب

۱۳۱۱

(۱۸۴)

درواقع مصیبت خویش که حکم انالند و انا الیه راجعون پیش آمد

تو بر فتنے پیشتراے نور چشم
ناشکیبایم ز بیتا بے هنوز

من بماندم زنده از حکم خدا
میراد ایت یاد می آید مرا

بر من خبر رسیده حال بے نوا
چون کند کس بنچه با دست قضا

شاد باش لے ذوق فانی از دعا
ورنه این منکر از کجا و من کجا

داغ وادی لے صفتی احمد بجا
۱۳۱۱

زود می آیم با هم بر پست
آه تانچ تو در وقت سیر بود

سال تست این مصرع ایجان عزیز

(۱۸۵)

دیگر برائے وفات بشمار یکزار و سه صد و دو از ده هجری انبرای

ات علی شاه بحق و اصل شد
تینج وصال او ملک گفت عزیز

بشمار سه فردوس ازین گفته سراے
رفت از دنیا فقیه عامل ابو اے

۱۳۱۲

دیگر

(۱۸۶)

خیرات علی شاه بحق پرست
تانچ وفات او رقم کرد عزیز

از دار فنا رفت بحیث چون شاه
درویش و بزرگ بود و عاشق با

۱۳۱۲

دیگر عیسوی

(۱۸۶)

قل له التلخیص و اثر یا عسینوز فاز فی جنت خلد و الیا
(۱۹۷) دیگر

مات فی بقیعنا رالا له مات فی جنت خلد
فت ختم الله علی الکحل قال عزیر بن مسنہ الا متقال

(۱۹۷) برائے ولادت در ثنوی بفرمایش

در روز چهارم از صیام فرخ فرجام
در روز چهارم از صیام فرخ فرجام
همنام محمد و علی یافتم پیر
همنام محمد و علی یافتم پیر
تاریخ نوشته شد بنور لایع
تاریخ نوشته شد بنور لایع
لحنت دل دالدین و الا طالع
لحنت دل دالدین و الا طالع

(۱۹۸) دیگر در ثنوی

ز سه هجدهم روز ماه صیام ز سه چهارشنبه ز سه وقت شام
محمد علی یافتم پور نکو ز سه یزداد عمر اقبال و
رقم کرده شد سال و از غراب چراغ دل و دیدار ام باب
رقم کرده شد سال و از غراب چراغ دل و دیدار ام باب

(۱۹۹) برائے منجی بفرمایش

بے وضو یا منہ ایجا و نبی بر زمین
بے وضو یا منہ ایجا و نبی بر زمین
سال این بقعه بابا که خرد گفت عروا
سال این بقعه بابا که خرد گفت عروا
احمد که مقام است بیست ساله زاید
احمد که مقام است بیست ساله زاید
حرم از دینت و شان سحر عجیب و خوب
حرم از دینت و شان سحر عجیب و خوب

(۲۰۰) برائے طبع بفرمایش

چون بیایان رسید این گفتا در جهان یافت چار مرثیوع

آن سید سید محمد یحیٰ زبیدی صاحب فرودوس
 نام پنج و فانیست که کائنات را تزیین فرموده است
 در تمام سبب بیان چه مردان و چه چالاک
 همه را در این کتاب بجا بیان زد و علم پاک

۱۳۱۲

(۱۹۱) دیگر براس وفات بفرمایش

در شادداشت از صحبت سخت شاه مهدی علی اکرم نژاد
 آه آه از عقیق که اندو خانه اش بود روز شب آباد
 سده جلالتش عزیز نوشت داخل حنل پاک باد آزاد

۱۳۱۲

(۱۹۲) دیگر براس وفات بفرمایش

در شب بیدارین شب از جهاد اولین آن قلندر رفت در فردوس اعلیٰ چون
 صبح تاریخ او گفتم بفرمایش عزیز در مقام حنل عابد و لوی و اجد علی

۱۳۱۲

فات جناب مولانا محمد فضل رحمن مراد آبادی قدس سره بحساب یک هزار

(۱۹۳) و سید و سیدزده

بسیات که آگاه فقیه عالم شد جناب فردوس معلی ناگاه
 تاریخ وفات او رقم کرد عزیز نه بنی بے زجناب فضل رحمن آه

۱۳۱۳

دیگر

ات بالخیار عارف صالح فضل رحمن قایم ابدا
 قالت انکریا عنی نراش رضی الله عنہ

۱۳۱۳

(۱۹۵)

قد نمتی فی الله شیخ عارف فضل رحمن اسمہ بالا تقصا

(۲۰۵)

برای قدم بفرمایش درین عیوی که بمطابقت سنین هجری دین

یا نوشته شد

شکر از دکان دین ایام خوش از تازی
منصفی در منصفی آمد که خوش اینها
شده منصفی بود از قدم او بزرگ بهشت
از پیش من عبد الاحد شتان دید ازین
هم آخ او در زابت هم رئیس عظمی
پایه ریخته کرد از بهر ملاقات منصف
کرد فرمایش که سان مقدس گویم عزیز
مسرع تاریخ گفت در سنین عیوی

در نضای سینه گل کرده با آرزو
چون گل ترسید بر از دلفوز می شکوفه
خورم و شاداب و سبزه و خفته چاره
آنکه باشد قدس در عرش تخص از عا
مقبول نامه که بهر نامه باشد جا
با تواضع پیش آمد بهر مرد سینه
لاجرم نخته بسکم فکر بر دهم سر فیه
زود منصف منظر الحق آمده قدس

۱۸۹۵

با دین گفت اردیم از من آویادگار
دوستانش کامران و او شست نامجو

(۲۰۶) برای طبع بفرمایش شما که از روضه و چارده هجری

چو شکر سلامه درویش عارف
بصبح فرستاد نصرت علیخان
عزیز ابایا بفرمایش تاریخ گفت

تواریخ تا در بفکرت قسم زد
پسندیده تر شد چو مهبوع آمد
چه زیبای تواریخ پاکیزه بهر

۱۳۱۴

(۲۰۷) در اندوه وفات برادر عزیزم حرم شنوی

انا لله و انا لله
بیتام و خسته دل زمرگ جانکاه

گفت سانش عزیز ارایا هشتم کردنشوی مطبوع

۱۳۱۳

(۲۰۱) براس وفات بفرمایش احسان علی

چون شاه بهاول نهمان شد بیدل شده همرید زنجور
ماه شعبان و روز هشتم صبح آدینه رفت بهرور
بنوشت عزیز مسرع سال واصل شد با خداست از نور

۱۳۱۳

دیگر

(۲۰۲)

صبح جمعه هشتم از شعبان رفت شیخ اجل بهاد انجش
مسرع سال او نوشت عزیز حی بشد از اجل بهاد انجش

۱۳۱۳

دیگر

(۲۰۳)

فات من شعبان فی یوم الثمن بکرة الجمعة وکے الاعتقاد
بهاؤ انجش اسم بهایا بیس حال القوم من فوت الماد
قلت مصرعاً لعمادیه یاعزیز فایزے جنت حبلہ بالوداد

۱۳۱۳

دیگر براس گنبد

(۲۰۴)

گر تو داری نظم بیاویز جلوه مرقد بهاد انجش
روضه اش ساختد و گفت عزیز نور دل گنبد بهاد انجش

۱۳۱۳

له بهاد انجش نمی از بهاد الدین است لندادین الانوشت شد ۱۲

این راه نه راه است که همراه تو ان رفت
 از نسبت خردیت مراد بود بزرگ
 تنها بر زمین رفته و شرم ز تو بودم
 اکنون نه بزرگم بچنین حال نه خردم
 افسوس صد افسوس که عاجز شدم آخر
 هر چند رگوار غم سخت تو قشر دم
 پیش نظر هست همان شکل برابر
 نمی آیدم از دل بزبان های برادر

تقدیم تو ای کاشش بتقدیر بود
 یا آنکه منیب زاد مرا دور گشته
 در مرگ عزیز این همه تاخیر بود
 یا آنکه قضای تو به طغیان رسید
 یا آنکه بدبختی با تو متدر اجل من
 در گردنم این طوق گلو گیر نبود
 این جمله که گفتیم همه از درد و دردت
 آری دل را زنده از جوش تو نیست

وانم که بجز صبر نه زیاد چه حاصل
 شوریده سرم می کند آشوب خیالات
 الا چکنم چون بپایانند تپش دل
 هر لحظه بجز رگ زده و خانه و محفل
 آینه صفت هست بعینه تصویر
 تصویر تو بادیده منک مقابل
 نیروی تن از خواب تو نیست برادر
 تا بخودی از محال خود ساخته غافل
 ایوان من داین همه گفتار بر ایشان
 فرزا نکیم کرد غم هجر تو باطل
 هر چند که کم ضبط تب و تاب شب و روز
 از دیده من موج زند آب شب و روز

سوز و چو خسته برق اجل هر هوای را
 زنده که این روح بقالب نشکبد
 کوزهره که تار است کند کس نفی را
 چون مرغ که هرگز نپسندد قفسی را
 زین واقع خون در جگر افتاد بے را
 بی همت چنان شد که یار است سخن گفت

من پیرم وزنده ام بفرمان قضا
 بگذشت برادرم جوان و ادب
 سانش گفتم عزیزم آه و فغان
 یعقوب بی بخله ش آه جوان
 نایب دگر نوشتم از ماتم او
 یعقوب بی بخله ش آه جوان
 دیگر تر کیسب بند در آید و تانج
 (۲۰۸)

یعقوب بی علی مرگت نشتر بجز کرد
 بهیات ازین واقعه سخت که مرزد
 رفتی تو بفر دوس من در دوتو
 آرخ ز تفت تاب که در سینه ش زد
 اندوه صفی احمد و آتش بدلم بود
 این حادثه در چشم زدن غم کرد
 آه از دل پرسوز که هر خط ش زد
 میسوزد شس این شعله که چرخان آرد
 خون میخورد و بی تو نیستی گرازم
 خون رگ پله جوش بر شام دسوزد
 میگیرم و سودا زده بستم ز بدای
 می جویمت لے قوت باز که گجانی

ایوای که یعقوب علیخان ز جهان رفت
 ایوای که نیر و دے دن قوت جان رفت
 ایوای که من پیرم وزنده بفرانش
 ایوای که او مرد و درینا که جوان رفت
 ایوای که تار یک شده روز بچشم
 ایوای که من پیرم و نفس اندر
 ایوای که چنان رفت که بر پله توان رفت
 ایوای که اهل جملت یک حرف نداش
 ایوای که ناگاه سبکسر زیان رفت
 حقا که جهان گذران نقش بر آب است
 وین چرخ با معان نظر عین جاب است

ایوای که برادر که تو مرد و دمرم
 چون حکم حن بود بجا کت سپردم
 ایوای که پیش از اجل خود نتوان مرد
 صد حیف اگر بے تو دے چند شمرم

نحوان حال پیش قدمی آفریدہ ہستہ شیر آہ واسے

۱۳۱۴

(۳۱) دیگر برائے وفات

جانشین مرشد رفت ۶۵ خوش بزار جان آواز کا لبد
مصراع تاریخ نو ہستم عسیر شاہ پیرا جگر زووس شد

(۳۲) دیگر برائے وفات

کیست کرد گون ترانے دم ترند چون علم ساز و قضا از غیب سیف
مصرعی گنم عمر پیرا و قوت نوجوان رفت امجد اند شاہ حیات

۱۳۱۵

دیگر برائے وفات بفرمایش منشی و حاج الدین صاحب تحصیلدار

(۳۱۶) رئیس کا کوری

مولوی اکبر حق وصل شدہ معرفت قرب نیاز و تانہ دار
بے تامل گفت ہیکہ از مرود چون ہمینہ و عیش آواز دار
گفت سالت از سر جان خیزد شیخ اکبر جان بجان آواز دار

۱۳۱۶

دیگر

(۳۱۷)

شد بخت الاعلیٰ مرصاح و زاہد شیخ کوش و نام پیشواے نام اور
سال انتقال او کوش کن عزیز از من کہ در خدمت آبا و مولوی علی اکبر

۱۳۱۶

دیگر برائے مسجد بفرمایش

گاہ دو چشمش بشکار خواب فرو بست وہ کز نطفہ زنا ختمہ پر پیش رو ہے را
 و زنت و با پا بر کاہیم عزیز را حقا کہ در آفت بقائیت کے را
 این سر درخشنده درین ماه نمازد
 از جسد جہان کس حجبہ زائد نمازد

یعقوب علی آہ ز بحر تو حجابم معذورم اگر از غم نہان بختانم
 آنکس کہ ترا مرگ فرستاد براہم بیخود کند از گریہ و ضبطش نتوانم
 ایمان من نیست کہ غیری بیاست تو نیز بہان مہستی من نیز ہمانم
 خورشید کے بہت جہان آئینہ پار حقا کہ بہر وجہ جزا من ہیچ نہانم
 گریختہ دلم ناخوشیہ نمیت بر او آہے وہ دین زخم زرد و توشام
 تارنج تو گفتم چو شد دم سخت پریشان
 افسوس وہ از صدیہ یعقوب علی خان

۱۳۱۴

(۲۰۹) برائے ولادت

عبدالواحد کہ درو الا کہ راست حق ساختہ بہر روز نور چشمش
 افروز و بچار شبنم و پاس سوم نیز سے دل و جگر نور چشمش
 در بست و ششم مہ جادی الاولیٰ چنان ترش نظر ز نور چشمش
 بنوشت بحکم قدس تاج عریز عبدالواحد یغیر ز نور چشمش

۱۳۱۴

(۲۱۰) برائے وفات بفرمایش

در عینا جوانی تجمہ خصال مہذب متفنن بعلم و براے
 شب جمعہ و از رجب یازدہ پیاس سوم کرد در خلد جاے

(۲۲۲) در وفات برادر امیر احمد الشاه علیہ الرحمۃ

احمد الشاه یازدہمین
سال این واقعتاً شد عزیز
کرد آرام در تصور خسته
احمد الشاه نوزند

۱۳۱۵

(۲۲۳) دیگر در وفات بفرمایش

بے باگ تکلف آب گوشت
فریاد و زحمت در و مندان
آه آه ایوای آه آه آه
خان بشارت قاسم علی شمان

۱۹۹۷

بخون غور بردم سال مسیحی
بارد گر خواند صراع هجری
پید شد از مجوعه آن
خان بشارت قاسم علی شمان

۱۳۱۵

گفتم عزیزان این حد و تاج
گر نکست از شمار و بر حوائت

(۲۲۴) ایضا برای مسجد

مسجد ساختند بهر نواز
سال هجری نوشت کلمه عزیز
السلامت به عبودیت گاه
جدا مسجد چه بیت

۱۳۱۵

(۲۲۵) در وفات جناب امیر الشاه رحمتہ اللہ علیہ

قبلہ و کعبہ حفظہ اللہ شاه
جانشینش رخت بر بست بخت
بود مثل اولیای ماسبق
میداد آن جات خاصه و خلاق

ساخت دلداد محمد مسجد
میه و دبانگ اذان برافاک
گفت تارنج بایا شمسین
جای آداب خدا خانه پاک

۱۳۱۴

(۲۱۹) در مثنوی برای وفات بفرمایش

مولوی عبد الغنی مرد کریم
از بهمان شد نوجوان بانو سوار
منصف موصوف باخلق عظیم
آه صداه از غم آن نیک خو
کرد روز چارشنبه انتقال
این سنج صیت نیزنگ خیال
در مه شوال شد احسرتا
نوزده بود از شمار روزها
دفن شد اندشب جمیع خاک
پاک بود وقت در فردوس پاک
گفته شد تارنج اوبله کم و کیف
زوجه عبد الغنی ابوالحسین

۱۳۱۴

دیگر برای وفات بفرمایش عم مکرم مولوی محراب ابراهیم حسین مدرس تارمل

(۲۲۰)

اسکول بحساب کیناروسه صدویا مژده
نوجوان رفت زن مه پیکر
چون پیام اجل آمد ناگاه
سوخندش چو بایمن هنوز
شوی آودید زغم روز سیاه
گفته شد مصحح تارنج عین
آرزو سوخت ایوا آه آه

۱۳۱۵

برای کتاب بفرمایش شفقتی مولوی حسن حسام مدرس اول

(۲۲۱)

مدیر صنی پور
بی حد حسن تشریح این جسمه کرد
خوب گفت خوش نشت گوی بد از علم
بدیدم سال تحریرش رقم کرم عمر
دلگشت از آفاق زنده حرام

(۲۲۴) دیگر براس گنبد بفرمایش

گنبد خمره بر مزار پدر
پسرانش معین کار شدند
کرد عزت علی بشیخ علی
ماند عزت علی بدید ورس
مقتدر شد محمد آفتش
بود عظمت علی چو خوش طالع
بخت نصرت علی بود برش
چون بیابان رسید این بنیا
کرد ایام گفته شد تاریخ
گوشش کن از عمارت صحرای

ساخت نصرت علی بر
قدیم گشت هر کوفت و جرم
نخستین کوفت و جرم
چاره بود از انصاف بود
بهرق یزید چو جمع و جرم
یادگاری گذشت و جرم
باو امین زگر و دشمن ابام
یافت آغاز آن جرم
یادگار خنجر است کلام
قبه خوشنما بر پاک مقام

(۲۲۵) دیگر براس ولادت بفرمایش

فرزند سعید زاد با بخت سعید
بر منصب جاه سدا بفرمایش کن
عمرش ز صد هزار بسیار بکن
شوال و چهارشنبه دیاز دهم
تاریخ ولادتش رقم کرد عزیز

یارش پیش فضل علم و دولت
باشمیت و شوکتش فزون از عظمت
باعزت و عشرتش کن خوش صفت
گشتند اعره تازه روز و فرغت
آمد باز یب جاه و فتح و نصرت

(۲۲۶) دیگر عیسی

مفتی محمد رفیع الرحمن

1942

(۴۴) لکھنؤ، ۱۲/۱۲/۱۹۴۱

۱۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۲۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۳۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۴۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۵۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۶۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۷۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۸۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۹۔ شہیدوں کو شہادت دینا
 ۱۰۔ شہیدوں کو شہادت دینا

11-11-11

۱۲۱۲

این در چشم من و این در چشم تو
این در چشم من و این در چشم تو
این در چشم من و این در چشم تو
این در چشم من و این در چشم تو

1941

(۶۴۴) ہر اس کی خوشنوی

احسان علی کہ سب سے بڑا سچید
 نورانہ و نیکیست و برین گہرست
 فرزند جناب احمد الشاہ است
 صاحب نظران مجسم پیشاندیش
 حکام کہ پرہیز شمارند او را
 چون طبع شد این کتاب ہست
 نایب شمار کن بحکم تربیت

حالت فرمود عالم یکیتائے
برخواند ملک مصر و پنج عسکر

در زیر علمت و سامان و تاج
سخت بر کرد و پیرفت و چو پیر

(۲۳۳)

دیگر

و ادولین ارفت یکتا عالمی
گفت سال انتقال او عزیزی

منطقه قلعه و مهر نشین
اولوی عبدالحق از خدای خود

(۲۳۵)

دیگر

مولوی عبدالحق از دینا رفت
گفته است سال فاش او عزیزی

آه در دوا و ادولین از اجل
شد خیر آباد با علم اجل

(۲۳۶)

دیگر

ابوای زحافات دنیای فی
تاریخ وفات او رقم کرد عزیزی

علامه آقایی بگرداند و رتبا
شد خلد مال مولوی عبدالحق

(۲۳۷)

دیگر برای وفات بحساب کیز از و صمدی معتد بهجری بفرمایش میر عبدعلی

گردش گردون بهین گاه چنان که چنین
مرد سخنی و جواد باذل حاتم نهاد

آه طیبه همین شد از سنجی مراب
آنکه بایشاد و اد هر چه بدادش نهد

طالب سوز که از بهدم از باب راز
با هم طبع نفیس ایل سقم را اینس

سبز زمین تیار شام و تسمه در چه سگ
همسر شیخ رئیس همچو فلاطون بر

خمسر یا باد خوان هر دو یکجانم

ماورایام فرزندے بزاو
چارشنبه فروری بستان دوم
گفته شد سال میح لے عزیز
شادمان گشتند اعزہ جزو کل
ساعت عشرت لباب شذرمل
نور چشم فتح در عبرت چو گل

۱۸۹۹

دیگر بحباب سمت

(۳۳۳)

منبت گشت از بهان هر غنچه گل شادگان
روز چو نوروز شد هر شب ره ان افروز شد
صبعا بر سودا ان بگرد هر گلشن دوزان
شار و بیل غنچه زن سرخوش شاد و مروزان
طرب نیوشه از عطر و گل خوشبو شده
له زت سانه کف سرو پاد دھن بصفت
دیدہ حسد دیوانہ آباد چون کاشان
دین آبادی بین کہین آزادی بین
وکت بسان آمد شمت خزان آمد
ن مقلان منصب گین چون نشان بندش
ماگم چون اگ شدی برده دو افزای زس
خوان عزیز پر ہر تاج آن والا کمر
ہر گشت گشت ہر بوستان آمبار زینت
کبتی لب اندوز شد پوشیدن غبر کلفت
ہر کمنہ سخن نوجوان خرم چو صاحب دولت
ساقی بہ صباے دشن مطرب باز عشرت
آشوبہ یاک و شدرہ از حلقہ جمعیت
ہر غنچه و گل ہر طرف از رنگ بودر شہرت
ہر محفل و ہر خانہ وار دجیب کیفیت
آینہ شادی بین پر جبہ از ہر صورت
چون گل بدان آمدہ خوش نونال عظمت
بانام نامے چون گلشن شہرہ بہ نقش ثروت
خرسند شمع علی از پور روشن طلعت
من زند زادہ آمدہ شد فتح باب نصر

۱۹۵۵

(۳۳۴)

شندہ دلائل پسر عم بر جد و ہم بر پدر
ن جو دہری نصر علی گفتا ہا کت
غنائش مہر عابد علو کل اراس وفات لانا عبد الحق خیر آبادی رحمۃ اللہ علیہ
سازد خدایش نامور با عمر و جاہ و راس
ست نمود منجلی چون مکہ سنج از فکر تے

کردن بنا مسجد علی بنا
مقبرہ مرشد پاکش بصرہ
شیخ نوے حضرت خادم معنی
از کر مشن جلیم ریان او
شاہ خلیس احمد الاصفات
مصباح بنیاد نو ششم عزیز
وہ چہ خوش ستاین جرمین جم
کعبہ دہا بقدم و حظیم
باہمہ و مساز بذات کریم
مثل من آسودہ ز فیض عیم
منتشش گشت بجمہ قویم
مسجد محمود محمد عظیم

۱۳۱۴

۰ (۲۳۹) برائے وفات

ایوان برفت نکو خوائے
شائش بنشت عزیز المہد
از دار فنا سوے ملک عہد
عبدالستار بشد بام

(۲۴۰)

در وفات جناب معرفت آقا شاہ مہدی عطا سجادہ نشین سلیمان
قدس سرہ بحساب یکہزار و صد و پچہدہ جبری
شاہ مہدی عطا بحق پست
مصرع حلتش نوشت عزیز
روقت او زشت بدار المہد
شاہ مہدی عطا بہار المہد

بہار نظام المہدی

۱۳۱۸

دیگر بحساب عیسوی (۲۴۱)

رفت موی بزرگنامے ز دار فانی بدار بخت
عزیر سال میسجے اور قم نمودم سخت جانے
کے نامزد کسے نامد بجز خداوند پاک بیچون
نجلدین بہار گلہا ز شاہ مہدی عطا شاد افروز

۱۹۰۰

برائے ولادت بفرہائش (۲۴۲)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

(۲۴۶)

کرد نازل سپهر ناز به
گفت نگین عزیز با بخش
گره از چشم برد بسندی
گرم رفت آه امیر مینالی

دیگر با خست علاج تخرجه (۲۴۷)

ترانه سنج یگانه امیر نکته شناس
عزیزه مصرع تانچ او تخرجه گفت
که داشت بر بخش چون کلام میر مرز
ش از شاره داغ با امیر مرز

دیگر بحساب عیسوی (۲۴۹)

مرام نکته سنجی رفت کیتا شاعر اردو
عزیز اندوگین گشته نوشته عیسوی
همانکه وفاتش بر زبان دانسته زوال
بجائها ایل از دلهام غم منشی امیر احمد

دیگر عیسوی (۲۵۰)

براستی خون پر آچون بن بدین هم دگرگون
بوفکر کردم بر پنج بے حد عزیز سال سحر آبد
چه غم شد افزون بن جو گردون نضا چون چه کردید
جناب منشی امیر احمد نمود حلت بقصد ز مینو

دیگر بحساب یکنوار و صد و نوزده هجری بر امجدی
مولوی یوسف علی ایامند
از پے تانچ بار از وینار
مصرع بر جبهه گفت عریز

دیگر بر اے وفات (۲۵۲)

بخشید خداوند جهان منظر حق را خوش و خوشتر از آنکه آباد بماند
تاریخ دعای عزیز از پے او گنت این و نہت کہ زنده و آباد و آسودہ باشد

۱۳۱۹

(۲۴۳) براسے سامبان مسجد بفرمائش

در یکیزار و نہ صدور جلا سے رو ششم آدینہ و ماہ ربیع الاول و ششم ازین
آبادہ گشتہ مولوی احمد حسن از سلمہ دین افزون شدہ از اینہائیں پیش مسجد این مکان
گفتہ امجد یار خان از بہر سائلانہ از باقی اوجہ حاجی ادا و امداد و نفاذ
گفتہ عزیز ازین مسجع نادہر پاس خاطرش انہ از ادا و اللہ از مسجد گرفتہ سامبان

۱۳۱۸

(۲۴۴) براسے وفات بفرمائش

یکم سے بعضی رفت از دنیا گذشت کیمت کو روز اجل از گردش گیتی ندید
کرد حلت از جهان و بر زبان پوش و پوش تا کرا بخشد ازین نعمت بالنعام مزید
باشمی گنت و نوشتم مصرع سالش عزیز قاضی صالح دے پاک بود احمد سعید

۱۳۱۹

(۲۴۵) دیگر براسے وفات بفرمائش

از رجب ہفتم از و شنبہ شب نیم شب رفت سے خلد برین
گفت تاریخ او ملک بہرین رفتہ راہ ارم کمال الدین

۱۳۱۸

(۲۴۶) در وفات جناب نشی امیر احمد مینائی مرحوم

رفت یکتا سخنور از دو سوے جنت ازین سخن سراے
گفت تاریخ او عزیز ازین رخ باے داغ امر سے نے نے

(۲۵۶) دیگر براس وفات بحساب کجا رسد دولت تهری بنده مالش

از شنبه صبح دولت دوم بود از عنبر ^{خجسته} شد از قضا نوشته شد تقدیر مری
گلک عزیز مری صبح تا پنج زور قمر با خود بود و ناله سید زین العابدین

۱۳۲۰

(۲۵۷) براس گنج بهر مالش

عجب گنجیست در اش گنج نو آباد زوایی سواد اوست در چشم تماشا قره العینی
عزیز اسالتش از بهر دل خادم میگردنم به زبانه بنیاد و ارش گنج با شانه و بانیش

۱۳۲۰

(۲۵۸) براس عطیه شیرین مالش

نصرت علی از علو نشان عالیت با شمت و شوکت غنیمت
با منصب جاهند آراست به دولت و اجال همایون به دولت
بخشید هزارش حسامه نادر افزود به تغافل بر صرع عزت
بر بست با حرام خود بر کوشش تا می کردش در تخمین اسطوت
بنوشت عزیز را و تا پنج نوشت از جوهر آید اریف نصرت

۱۳۲۰

چاوید با مناسق بانه دیارب با عزت و فتح دایا با عشرت

(۲۵۹) دیگر در مشنوی

هزار از چو دهری نصرتی را عطا فرمود شمشیر به تمنای
بدست مرحت خود بر کمر بست هزاران جوهر افزودش چو پرست

لشت پید از انظار آب سمن آن بدو
که بجهت غم و آرزو در پیش مردم شریک
رفت از دنیا و بی پاک و نجس
تا رفت صد جسد و در پیش دل
منکر کرده مصحح تاریخ گفتند که میر
شده و در و در سال چار و اسیر شده

(۲۵۳) دیگر برای وفات انبرایش

فکجه دینج و یوم احمدی
انوس انوس بے جہ انوس
بہشت عزیز مصرع سال
رفت اکبر علی سدا انوس

۱۳۱۹

دیگر

(۲۵۴)

بنجم ذی الحجہ دیگر مشہد بود
کز جہان شد نیکروی چون لی
مصحح تاریخ از کفتم عزیز
سیر حبت باز میر اکبر علی

۱۳۱۹

برائے تقریر بحساب بنین فصلی کہ بطاقت بنین ہجری درین جا
نوشته شد .

(۲۵۵)

ز بہ نجت جاہ سراج الحسن
کز پوشد ریاض الحسن نامور
نشان میداد زیادت بفیض
چہ پور و چہ فرخندہ طالع بھر
بفضل خداوند شد معتد
خوشامرد بادانش باہنر
سخن سنج و معنی شناس و زکی
گرامی و ناس و والا گھر
چوشد از ندیان خاص و زیر
بخشیدش ایند مقام دگر
عزیز الحق ایسا نمود و عزیز
بانداز فکرت فرو برد
پہ تنیت سال فصلی نوشت
سراج الحسن از وقارش بفر

۱۳۱۰

شن رحمت بود کرد رحمت بطفیس ^{علیہ السلام} احمد
 نایا ش عزیز سرفرو برد و در فکرت زد
 میسوی آبخیال صحت غسل مبارک آمد
 ۱۹۰۲

۰۰ براسے باغ بفرمایش

خداداد رحمت این باغ شگفته راہم بہر
 سحر سال و فکر گلزار خلیل باہم سہر
 ۱۳۲۰

براسے وفات بفرمایش

بحان فرسے کہ از خون مجسم گرافت
 ماریتے نامے نیک خوئے و نکوئے و جواد
 بعلاقہ دارے باہم قید زہر بند آزاد
 از دگنڈارہ کہ بسے داد فتوت بعداد
 لفت بتاریخ عزیز شد بصمصام علیہ خلد آباد
 ۱۳۲۰

براسے وفات

آہ زینک روزگا آمیزان و تازہ گلے از چمن بہت
 حب حکم کردگا شمع بر دور و شنی انجمن بہت
 و عزیز درون زگا آرام جان حکیم عماد الحسن بہت
 ۱۳۲۰

براسے باغ بفرمایش

جو از نواب لغت طاین عطا یافت شکوہ فتح و نصرت از خدا یافت
عزیزے گفت سالش بے کم کمین بشد با آب از نصرت علی سین

۱۳۲۰

(۲۶۰) دیگر برائے خاتقاہ بفرمائش

احسن اللہ شاہ درویشے کہ رساند بدال زالقافینس
ساخت این خاتقاہ چون فقرا درودیو ارادہ پافینس
گفت سال بناش منکر عزیز صفوی منزلی چنان با فیض

۱۳۲۰

(۲۶۱) دیگر برائے وفات

قداصل شدہ درویش فاضل وفات او دلم را کرد محب روح
زہیز از رخ او تارخ گفتم بروح شاہ روح اللہ شد روح

۱۳۲۰

(۲۶۲) دیگر برائے وفات بفرمائش

زوجہ عبدالوحید اندر شباب از بنا ط خاک در فردوس رفت
گفت باندوہ تارخیش عزیز اوج بان پاک در فردوس رفت

۱۳۲۰

(۲۶۳) دیگر برائے صحت بحساب عیسوی بفرمائش

یافت از وجع مفصل آرام ۴ زمیت عبدالاحد از لطیف احد
آنکہ قدس است تخلص او را آنکہ نامیت بخلق بے حد
آنکہ دار و بریاست شہرت ۴ آنکہ زبید بجلوش مسند
تثانیش داد شفاے مطلق صبر و رزید زمانے نعمت

کہ طرب ساز وادہ اسجئے از بہاران شگفتہ چون چمنے
 نظر افروز جلہ رکتب مکتب انس روز نور عبد رب
 در ربیع نخست بست و نغم روز جمعہ بحبلہ چون انجم^{۱۳۲۱}
 از مہ جون بست و شش دانہ بحساب مطابقت خوانند
 بندہ عجب الہی حکم یوم التجانی کند بر اسے قدم
 مہربانان چو مہربانان گرم جو شند و سایا ندانند
 لطف بر حال بندہ فرمایند مہربان روزند و چون عمر یابند

(۲۶۲) دیگر بر اسے تولد

بخشید خدایے پاک نیکو پسے گشتہ دل مادر و پدر شاہ بہر
 تاج تولد شش رقم کرد عزیز احسان علی یافتہ فرزند چو مہر
 دیگر بر اسے عقد بحباب یکزار و صد و بست و دوجہری^{۱۳۳۱}
 جمال احمد عروسے یافت نیکو نشاط اندوخت از دیدار نقشب
 عزیز از تمینیت و اسبج گفتم جمال احمد لہد خوبی ز عقدش
 ۱۳۲۲

(۲۶۳) دیگر

چو کتخدا شد بانرخ جمال احمد ز حبیلہ غفل عشرت بچار سواناد
 عزیز مصباح تاریخ اور تم کردم عروس یافت جمال و بمین بادشاہ
 ۱۳۲۲

(۲۶۵) دیگر

الہدایہ شگفتہ باغی باتا ز گپے کہ بہت لازم
نوشت عزیز مصحح سال اسے گلزار شاہ خام

(۲۶۸) ہر اس کے کتاب نصایح

تالیف قدس حسین خان است این نسخہ زہنہ منط محقق
چون دید عزیز گفت تاریخ مجموعہ خوش مفید از حق

(۲۶۹) ہر اس وفات بفرمایش

در رایش پاک طینت ناکا شہرینیت گردید با ملا یک از جان پاک ہمدم
گفتم عزیز سانش مخبر زمانتانش آزاد بود و عابد سلف محمد اسلم

(۲۷۰) ز گردش فلک رونمود حادثہ
عزیز مصحح سال وفات ہوشم دل اغرہ و اجابتہ شد از درد
احمد علی ز جہان رفت رو بواحد

(۲۷۱) ہر اس مکتب بفرمایش بحباب کثیر از سرہ صمدیت و یک ہجری
باشع ار نوید

حمد پروردگار بسم اللہ بر زبان بار بار بسم اللہ
جان نواز ہمہ ستایش او کار ساز جہان نیایش او
صد ہزاران درود پے در پے بر رسول خدا و عمرت دے
نام پاکش محمد عربی راحت روح ہر ولی دینی
بعد ازین التماس با آداب بجناب اغرہ و اجاب

بے خبر بودش تخلص در کلام
 گفت تاریخ وفات او عزیز
 یگر دے بود دوس میگوید
 بحساب شد میگوید

(۲۸۱)

نیک نازدی ز بهان و رگدشت
 نام نکویش ز غلام و غوث
 واقف اسرار خفی و حبلی
 یافته ترکیب و شکره منجلی
 شمشیر بدو القدر ز شان علی
 مصحح تاریخ دیشتم عزیز
 دے ز ذوالقدر به سار ولی

دیگر

(۲۸۲)

بنی خبر رفت ز گیت بولے
 نام نایش غلام غوث است
 سوے فردوس برین شنگاه
 مقبلے بود که اسرار
 خان و ذوالقدر بهادر شهید
 مصحح سال رقم کرد عزیز
 آه ذوالقدر بهادر بهر خود
 دے ذوالقدر بهادر بهر خود
 دوین مصرع شد پیش نگاه
 سوین مصرع شد بنودل خواہ

دیگر

(۲۸۳)

نیاس مری که معرفت غلام غوث است
 از بهان رفت و مال دل جناب فرود
 خان و ذوالقدر بهادر بهر خود
 که لجاوات و سعادت سعیدے بود
 آه ذوالقدر بهادر بهر خود
 دے ذوالقدر بهادر بهر خود

دیگر

(۲۸۴)

بیون رفت غلام غوث خان از گیتی
 افتاد ز سلاکے بهادر با محب

چو کتخا شد جمال حمیدش طبعی هر دل آید ز جوش غم شربت شاد جود همه نماند همه آید
چو شک و غم بر هم شد هم عزیز تانچ او نونتم نه جمال حبل نیست نه پیشتر و نه پس

۳۲۲

(۲۷۶) دیگر بر اے ولادت بفرمائش

در شانزدهم ماه ربیع الاول پیداشد هنوز نوجوب الطرفین
کردند بشادش علی حمید نام در عویدش بر تفسیر بحسین
تانچ نوشت ملک شکیں عزیز فرزندشید آید نور العین

۳۲۳

(۲۷۷) دیگر بر اے وفات بفرمائش

جمعه و بست و چهارم شعبان روز را کرد شب زیای علی
مصرع جلش عزیز نوشت صدر مینوزب ترای علی

(۲۷۸) دیگر بر اے جناب مولانا حضرت شاه محمد حسین اله آبادی قدس سره

جان اسماع و بوجد داد نگو گوهر آه ازین حادثه ای زرنج و تعب
نیک و نیکویش بود عالم و درویش بود از همه کس بیش بود محبوبی روز و شب
حاضر اجیر شد بر در خواجه رسید خواجه کشیدش بخود تا شد و آملین ب
رفت و بدر دیزه رفت پاک بدین رفت واه چه پاکیزه رفت ست یحش و طرب
هانت نیجه بخواند مصرع سانش عزیز شاه محمد حسین رفت بجال عجب

۳۲۴

(۲۷۹) دیگر بر اے وفات

نش و شاعر غلام غوث نام خان و ذوالقدر و بهادر مشتبه

عزیز از تنیت تاریخ گفتم اسید ذوالفقار آمد لصب جہ

(۱۹۱)

دیگر برائے وفات نغمہ

بکس نماند جهان فانی که عمر بمانیت جاوانی
چہ بے نوائے چہ کائنات اگر تو نے بزنی
دین زمانہ گذشت فروے که چارہ مابدر و کور
طیب حقوق بعد فردی بناتہ سنجہ گران تر از
عزیز تاریخ آن گرامی وقت خامہ بتلخکائی
حکیم عبدالعلی تاسے نو و در حلت آسویو

برائے وفات بہ حساب یک ہزار و سہ صد و سبست و نہار پچی نغمہ

ہیہ بات خدا ہے درویش نکو خوئے
یکسو ز در حلت کرد و زوید مال افزائے
تاریخ وصال او نبشت عزیز از غم
شہ شاہ علی انور از حیف ہر برائے وئے

برائے وفات بحساب یک ہزار و سہ صد و فصلی

چون شد آن جان جهان جان جهان تاریخ شد
کہ حرف جنس آحاد است فصلی آشکار
مختار گشتم دوبارہ بعد وہ سالے عزیز
زیر ہر حرفے رقم کن ہندسہ ترتیب وار
گفتہ بودم سال ہجری اولاً از جانان
بہر حضرت فضل رحمن پیشوائے روزگار

(۱۹۲) الف

دیگر برائے مسجد

نبا کردند این مسجد و کس بلایت طاعت
الہی ہر دو تن را از عنایت اجر ہی بخشید
عزیز نکتہ پرور گفت تاریخش نغمہ
نبائے مسجد باز یہ از اللہ بن محمد بخشید

۱۳۳۳

دیگر برائے مدرسہ نغمہ تاریخ شمار یک ہزار و نہ صد و پنج عیسوی کہ متعلق بہ حق

(۱۹۳)

درینجا نوشتہ شد

بایائے ڈپٹی امیر حسن کشید چون دائرہ انجن
کسے ز اہل اسلام ہر برتافت ولستان تعلیم بنیاد یافت
جو انور دے آور دہمت بکار کہ پانصد و بیفزد و بر یک ہزار

تاریخ بسک نظم آورد و عزیز آه آوزد و الفت در بهادر مجید (۲۸۵)

خان ذوالقدر بهادر جهان رفت و ای وای صدای ازین حادثه بهوش رباب
مصرعی گفت عزیز از پی تاریخ دفا آه ای وای ز ذوالقدر بهادر ای وای

ای وای غلام غوث میداد دیگر
تاریخ نوشت عزیز ازین ذوالقدر بهادر بای وای
ای وای غلام غوث خاشناک

ای وای ز نیرنگ جهان فانی دیگر
تاریخ دفا بر زبان راند عزیز ذوالقدر بهادر و اصل و آه
رفت از کیتی غلام غوث خان

گفت تاریخ دفا او عزیز دیگر
بود و ذوالقدر بهادر پاک دل
رفت از کیتی غلام غوث خان

آنکه حق ساخته نامی به غلام غوث
خان و ذوالقدر و بهادر خجاشناک
مصرعی خواند عزیز از پی رانش

دیگر بر آه ولادت بحساب کینه از دست و سحر جری بفرمایش (۲۹۰)
دل سید بخاوت حیدر اندوت مسرت از بنیره بارک الله

دیگر براس مسجد (۲۹۹)

شیخ المدین محمد بخش نامی
گفت تار بخش عجز زار اکمل بخش
سخت دین نامہ را الہام
مسجد سے بد بخش سیتا لعل نور

دیگر براس ولادت (۳۰۰)

مالا انور قلوبنا بونورہ
عبد العزیز سینه نشورہ
وہب التمار علی الالاجینہ
لہ البصیۃ معظما بتناہ

دیگر براس ولادت (۳۰۱)

بخشید خداوند جهان ابن حسن
فرخندہ کند ایزد بکتا با عزمہ
پور کہ بصلوات ابنال شوہد
از بندہ ناجیہ ز ماہ و تباہ
تاریخ عزیز آمدہ مخبر ولادت
شبیر حسن ز او بصد زین رشید

دیگر براس ولادت (۳۰۲)

مفضل مبارک آمد ز ماور
فرخندہ یارب جعفر ما
باخو بروئے خوش و فریب
با عزم و دولت بس بر حسیب
سال ولادت گنم عزیزا
پور خجستہ ز ارادہ بزیب

دیگر براس عقد نکاح (۳۰۳)

داور بے شہدہ را ہر لحظہ صد حمد و پاس
مژدہ آمد بگوشتن بیکایک مرد با

رقم کرد دل میح عزیز
بنامش که داند هر اهل تمیز
فروخوان دیشمار باهند
بنا کرده ریخت خان بدس

(۲۹۵) دیگر کتاب مسجد بسین هجری مسطورۃ یا لایفراش

عبدان مژده که شد مسجد جامع نیاه
باز کرده بیاید درین ساعت کیه
نظم گیت که سانی شد ایر حسن است
آنکه دومی است باقبال و جودت و جاده
منشی نیک نهاد آنکه جمال الدین است
چشمه فیض روان کرد چو کوثر از چاه
احمد الله که شاه است به فقر و حاجت
فرش آن ساخته کایزد بد بد باد انس راه
تقی مصحح تاریخ فروخواند عزیز
جسد مسجد بانو رقت بام الله

(۲۹۶) دیگر بسین هجری وفات بفرایش

گشت نازل زرخ نازله
بقضای قدیمی وازله
گفت سانش عزیز ازایما
زحرزاده ارم نشا عین

(۲۹۷) دیگر براس طبع دیوان

شبنامه چک از گروه دولتمندان
دیوان ترتیب داد با سحر تمام
تاریخ بیاکش فروگشت عزیز
نظم مطبوع کیف باب کلام

(۲۹۸) دیگر براس وفات

ایوانی درگذشت ریسه بلند نام
رخت حیات بردوسو جنت نیم
سنجید فکر مصحح تاریخ لای عزیز
عبدالصمد به جنت فردوس باکریم

(۳۰۶)

مسجد عمده بنا شد بنگر
این دین افروز عباد و نگه پاک
سال انجام بنا گفت عزیز
جسده مسجد بیت ابر پاک

۱۳۱۸

(۳۰۸)

چون بنا شد این عباد و نگه پاک
شد بلند ازه بانگش تا بدو
سال ختم بنده اش گفت عزیز
مسجد بیت ابر پاک

۱۳۲۰

(۳۰۹)

چون بیا این مسجد این بنیاد
کعبه شد از بهر اسرار
سال ختم بناش گفت عزیز
بیت ابرام پاک و ابر

۱۳۲۵

(۳۱۰)

بنگر این خانه که پاکیزه عباد و نگه بیست
روضه حضرت خادم که طاف و لهاست
مسجد ختم بنا گفت با عظیم عزیز
مسجد مرشد با مسجد که دین بودست

۱۳۲۶

(۳۱۱)

مسجد خانقاه مرشد راست
سال ختم بنا عزیز نوشت
قبله با مقام ابرام
مسجد شیخ اولیا بحریم

۱۳۲۵

مصرع تاریخ موزون ساختم غمراہ عزیز
نعمت ابد باد با عقد مبارک مر حب

(۳۰۴)

نعمت ابد خدا گر دید
ساعت نیک اختر به آمد
گفت تاریخ ولف روز عزیز
ز صدره طالع برفیہ می آمد

(۳۰۵) دیگر بر اسے قدم میمنت لزوم فرمانروا نے کا بل

نعمت ابد رہے با قبالہ والی کا بل
جو ن مرد و جوان بہت جوان النجیل طالع
علم افزا مردانہ چرخ انسر و زہر خانہ
بغرام جزم کلکشتے چو گلشن کرد ہر دشتے
بصد افرونگ دار اسے فزانش کرد مہمانے
سعاد تہا پدید آمد عجب عید سعید آمد
عزیز از ترخے بر خواند تاریخ قدم او
ندایش یاد و دولت فلوان باد و عطر از نو
رفت سایہ افکن با چون خورشید بر گیتے

(۳۰۶)

دیگر بر اسے مسجد خانقاہ حضرت مرشد پاک قس سرہ بحساب کبیرا حصہ

و بست پنج ہجری ہنگام ختم بنیاد منار ہا و فضیلا و غیرہ

سجدہ رختہ شد چون کعبہ
سجدہ خیمہ گفت عزیز
سجدہ کا ہیبت کہ اللہ اللہ
نقل بیت المحرم و بیٹہ

۳۱۵

(۳۱۶)

دیگر

جو بنیاد این مسجد آمد بیابان
شد از چاره بالائے سقش نشین
محمد عظیم از جهان رفت مضطر
عزیز از پیش گشت تاریخ روشن
فصیل و منارش مرتب بر سر
چه خانه چه نور حق الهام بر

۱۳۲۵

(۳۱۸)

دیگر

چو اندر حرم ولی سدا
بست کرد تاریخ قشعش عزیز
بنا کرده شد مسجد با علو
چو بیت احرم نورشانی باد

۱۳۲۵

(۳۱۹)

دیگر

مسجد در بزم مرشد ساختند
منصف گفت تاریخ عزیز با چیز
تا قشاند بطاعت همه کس در پ
مسجد مرشد مکتب پست و

۱۳۲۵

(۳۲۰)

دیگر

دینا از غم آشوب را و احسرتا
ال او گفتیم بایا که رفیقے اے عزیز
یگر دے شد ز دنیا بوی عقی چون و
رفت از ایمان پیو میر بنیاد علی

۱۳۲۵

(۳۲۱)

دیگر

فعلے که درین دارخانه گزرو
نت تاریخ عزیزی جو رفیقے من بود
مے دهد رنج ز آشوب درون مروم را
میر بنیاد علی رفت بایان حق

۱۳۲۵

(۳۲۲) دیگر برای انتقال حبیبی

دل شیخ سجاد خون کرد در و
بود شاه آباد بنگاه او
که خوشش سے خلعت بر کرد
رساند شش را بخا و در بخا خدا
عزیز از پیش گشت سالنات
جند از وطن دختر پاک و

۱۳۲۵

(۳۱۲)

دیگر

مسجد کے بہر عبادت ساختند در حرم خانقاہ از احق و
سال ختم بنیہ بشمار ۶۰۰

(۳۱۳)

دیگر

خانہ گردند اندر خانقاہ مسجد و گاہ ہر مرید و ہر محب

(۳۱۴)

دیگر

مصروع ختم بنا بشمار ۶۰۰ جائے اہل سنت مسجد اقرب اہل

(۳۱۵)

دیگر

زہے مسجد حلقہ خانقاہ زہے خانقاہ ولی خدا

(۳۱۶)

دیگر

نبا کردش اول محمد عظیم تماش نمود از سر اعتلا

(۳۱۷)

دیگر

چو شد سوئے دار البقا ناگمان شتابہ ہر لعین ختم بنا

(۳۱۸)

دیگر

شہ از چہرہ بالائے سقف استوار فضیلت در ست منار شریا

(۳۱۹)

دیگر

رقم کرد تاج ثانی عزیز خداوند آباد از اولیسا

(۳۲۰)

دیگر

این مسجد پاک شد مرتب ہندو سوز حرم درونشانے

(۳۲۱)

دیگر

بنوشت غم ز سال ہجری بہت اسحر ز نورشانے

(۳۲۲)

دیگر

جلوہ کعبہ بین و بخشوع و بخشوع مسجد کن از اسرار اخلاص و طاعت

(۳۲۳)

دیگر

سال ہجری ۱۰۰۰ مصرعہ ہشمار ۶۰۰ جند مسجد زیبا باد بے بیت

(۳۲۴)

دیگر

چون شدہ این جاسے عبادت درست بانگ اوان رفت بنزدیک و دور

(۳۲۵)

دیگر

مصروع تاج نوشتہ ششم عزیز خانہ رب مسجد محبس و نور

(۳۲۶)

(۳۲۶) دیگر عیسوی برائے عقد

| | |
|--------------------------------|--------------------------|
| کمر در اسحاق خان عالی چاہ | فقد فرزند خویش با سالان |
| بامویر با محمد اسماعیل | باوقار و تجلی زنی شان |
| سبدا صبح جتن ہستم نکاح | ہر دو با فرنی یک عنوان |
| از پئے ہشتم روشنی چو عریز | ابن دو تاج عیسوی بر خوان |
| ز ترانہ ہر ہرہ شتری ششم بلی | مہ و خورشید ہش چو بہران |
| یہ مہ آریا ہرہ او با مبارک باد | باد نسرخندہ بر ہمہ اعیان |

(۳۲۸) دیگر برائے عقد بنین ہجری

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| زہے ہنگامہ بزم عسوسی | خوش عقد طرب آگین و کجواہ |
| مبارک دایا اسحاق خان را | ہمایون بس ہمایون بارک لہ |
| زہے نواب با فرماں دانا | بجو شخوئے زلف شہرہ تاماہ |
| زہے پورش کہ اسماعیل نامش | بجوئے ہافروئے انجنگا ۴۵ |
| ز جتن انبساط عشت افزا | بلند آوازہ شد نامش بصد جاہ |
| چو سہرہ بست بر سر نور چشمش | زمین افتاد صیت اور افواہ |
| دو تاج از پئے این جشن گفتم | کہ ہر یک میکند از حجب تری گا |
| زمین مشتری زہرہ بجلوہ | ہمایون جلوہ خورشید با ۵ |
| چہ خوش گفتمے عین زاین ہر دو تاج | نگوید کس ازین ہواہ صدراہ |

(۳۲۹) قطعہ ثنوی در تاج عقد نور چشم نور الحسن طال عمرہ

مبارک دایا نور الحسن را کہ شد عیش بجوش غورے

(۳۱۳) دیگر عیسوی بمطابقت ہجری ہمارے مرگ ڈپٹی سارس

این جهان چیست چو بازیچه تماشا گاہے
ہمہ محروم شمارا پنجہ بہ ہستی ہو چو
رفت ناگاہ درین مدت ازین دار فنا
زیر کے ناموس کے نکتہ نشانیست شہر
قابلے پاس در ایسے زبان دانے ہا
ہو شمع بے بختوں کے کہ ترقی نہ ہو
مقلد افسر شہر مسلم اودہ
در نظر نگرفت سادہ دورہ گذر شک
بہ دیگر ملک بنا ظم چو بہار کشمیر
گفت ناظم بعزیز از پے تاج تخت
پیش اقبال کشن کشمیری شہر نابود

بند ۱۹

(۳۱۴) دیگر بے عقد بحساب ہجری

گردید چو کتخ داعیہ زارمن
بشکفت بانسٹا و شادی دایا
تایچ سنین ہجری گفت عزیز
زہرہ پے مشتری بطلع پنجسا

۱۳۲۵

(۳۱۵) کتخ اگشت عزیز ازمن
بہمچو سعدین قرآن شد واقع
سال ہجری بطلع گفت عزیز
زہرہ ہا مشتری آمد طالع

۱۳۲۵

(۳۱۶) دیگر بسنین عیسوی

بس مبارک بعزیز الرحمن
شادی عتد و حصول مہد
سنہ عیسوی گفت عزیز
بستہ ان ہمد ہوش خوش

۱۹۰۰

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| سید ہد از جلو س شہ نشان | جشن کیلاس و انجن گاهش |
| باد پیوستہ ہج کل خندان | دل شونامہ چک ز عطل پر |
| مہ نجر شید ہجشن قران | سنبہ عیسوی ہجسکر آمد |
| مصراع ہجیش عزیز بخوان | زہرہ و مشتری بجلوہ زمین |

۱۳۲۶

دیگر عیسوی

(۳۳۵)

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| ہزار اہسا ط جشن جاوید | فوج بزم نشا ط عقد کیلاش |
| برقص آید درین محفل چناہید | عجب نبود کہ ہر فراز مرست |
| بصدیقین و بصد جاہ و صد امید | مبارک دایا شونامہ چاک را |
| بصد فرتاب و صد شان و بصد شید | ہمایا لون برا حیا و اعزہ |
| قران ماہ کامل شد ہجشن شید | عزیزا عیسوی تاج کفتم |
| بشادی مصراع ہجسکر بخوانید | بزہرہ مشتری باجلوہ طالع |

۱۳۲۶

(۳۳۶)

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| از سعادت ہا بروشن اخترے | منعقد شد نامور کیلاسن نامہ |
| جسودہ زہرہ طالع مشتری | گفتہ شد مصراع تارخیش معین |

۱۳۲۶

(۳۳۷) دیگر در حادثہ جانگاہ پر اندوہ کہ بطور غزل گفتم شد

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| مہر بادا غماہ مے بینم | روز روشن سیاہ مے بینم |
| حال دل بس تباہ مے بینم | آہ حاتم محمد از غم تو |
| شور نہر یادو آہ مے بینم | بارب ہر یک از جہانیت |
| خانہ وحش لقاہ مے بینم | دے بر من کہ بے تو بے رونق |

بشمارم گندم از تانچ شده
جبلوه مشتری طالع زمره
دگر بنو ششم این مصانع لایع
جبلوه ماه باخور شی طالع
غریزه این عفت در افکارم رانید
سورسکه درون جام برساند
(۳۲۱)

گشت نور احسن درین ایام
دیگر کتخ را با عنایت یزدان
گفت دل سال عیسوی بعزیز
عیش زهره هشتتری تیران
۱۹۰۶

بحساب کنیز ارم صد و بیست و شش هجری برای وقایح
آه سجاده نشین صالح
مصبح سال غمش گفت عزیز
کرواز مرگ خودم خسته جگر
گل شده شمع منبیر انور
۱۳۲۶

دیگر در بحر سرلیح (۳۲۲)

صاحب سجاده شد حیف
خادم مخدوم و دوزی جباه
وای مراد خسته کرد
آه ز درد انا لند
گفت عزیز ب هجری سال
شمع روشن گل شد آه
دیگر
(۳۲۳)

چو سجاده آرای شاه صفی رفت
جوان خفت مردانه در عهد مرقد
عزیز جگر خسته سالش نوشته
ارم و اله شاه خادم محمد

دیگر برای شادی نه آبادی کیلا سن ناته ولیه ثونا ته چاک منضم کمتر می
۱۳۲۶
جند از بزم اینسا طو طرب
بزاران نشا طبله پایان

نوشتہ ساختہ رجب فوجی ما ہر یکے تابناک چون قندیل
سال قیسی نوشتہ کتب تحریر و تبلیغ کند کردہ خلیل
(۳۲۹) دیگر ملک قلعے مسجد ۱۳۲۶

کما کینیں شہنشاہ خلیفہ احمد مسجد پاک خانقہ گشت منور از جلا
سبع سال آن ملک خاندان و از ملک راوہ خلیل از جلا حبوہ بنو کعبہ را
(۳۳۱) دیگر ملک قلعے مسجد ۱۳۲۶

سجده خانقہ از گنج نظر افزا شد و گشت رخسارہ رقیہ درو لو از جلا
کرد موزون افکار معصوم تیغ عربیہ کعبۃ اللہ عالمہ حبیب اللہ استبداد نحر
(۳۳۲) دیگر ملک قلعے مسجد ۱۳۲۶

زین شہ این مسجد لوسہ قلعے مسجد آبیہ ماہی را در ک
مکر پر از پیس گشت تاریخ رشتہ ماہی را در ک
(۳۳۳) دیگر ملک قلعے مسجد ۱۳۲۶

شد مسجد پاکیزہ درختہ تہ مسجد شہرہ شہرہ تہ
بنوشت عربیہ حضرت با بخشش از بیہ جو یا تہ کعبہ تہ

م (۳۳۴) اگر شہرہ رود بہ سارنگ مسجد و اسرارہ بہ سارنگ
جوان بہ سارنگ مسجد و اسرارہ بہ سارنگ مسجد
وہ پختہ سال و تہ شہرہ تہ

(۳۳۵) دیگر ملک قلعے مسجد ۱۳۲۶
قلمی نور سن بہ مسجد شہرہ تہ سارنگ
نہنو زہدیز بہ سن سال سن قلمی بہ سارنگ

التما بے بسینہ مے یام
 صبح و شام اخیال آیت
 زلیستن بے توش نئے آید
 و اذریعنا کہ از تو وقت سماع
 هر دم از پیش بے قرار ما
 آہ خالی نئے شود چه کنم
 زندگی تلخ شد ولی چه علاج
 بشیر الصبا بن دبانست
 آہ آہ آہ آہ آہ آہ آہ آہ
 مصروع درد و دل غ در تارنج
 پیر کنعان شد زگرہ عزیز
 خیرگی در نگاہ مے بینم
 سوے در سمت راہ مے بینم
 در و صالت رفاه نبی بینم
 خالی این بزنگاہ مے بینم
 ضبط راعی زخا مے بینم
 دل پر از آہ آہ مے بینم
 کہ ہمہ از الہ مے بینم
 در شکایت گناہ مے بینم
 تغل شام و بگاہ مے بینم
 صاف بے اشتباہ مے بینم
 یوسف خود بجاہ مے بینم

(۳۳۸) دیگر براسے قلعے مسجد خاتقاہ شریف

بن نبو محمد عظیم این مسجد
 زینش ز جلا کر دشت شاه حسین اند
 عزیز مسیح سال سفیدش گفتم
 خلیل داوہ حرم را جلا زہے تہ سید
 بن نبو محمد عظیم این مسجد
 زینش ز جلا کر دشت شاه حسین اند
 عزیز مسیح سال سفیدش گفتم
 خلیل داوہ حرم را جلا زہے تہ سید

(۳۳۹) دیگر براسے قلعے دروازہ خاتقاہ شریف

این در خاتقاہ و مسجد پاک
 شد محمد عظیم بانی آن
 ہمت کرد شاہ حسین اند
 چون بر قید کردہ شد تبدیل
 یافت از سہر و بارہ شان خلیل
 تا بہ قلعے فرو داد و ج فصول

یہ ہے طبعی اور جسمانی

محمد بن عبد الملك بن محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب بن عبد الرحمن بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

سردار ادا و سلطان پناش خدیوکت و معروف پناہ

عزیزا بهر ستم گفت تا اینجا

۱۵۴۱

حضرت امیر کے کافر چودہ اندر مانع خست

(303)

فرین بر نصفی که چاه در گزرا ساخت چشمه فیض روان افزا روان چو آب

ترجمان بامصر تاریخ گشتم عزیز چاه محمود حسن بنصف چو کوثرین او

ساخست محمد الحکیم بنصف نصف حاکم مراد بنعمت بن نفی

مصرع تازہ بہ نکر آمیز و جشمہ آب حیات نوشتہ ہا

برای گفتن (۳۵۴)

لرد خون جهان شاه این گنبد نادر بنا
 بر مزار ابرو خیز از اخلاص و احسان

نفت تارنج بنالشم آلف غیلے عزت

از دیگر مصرع دیگر بفت کرم آمده

(۳۵۵) کرا کے وفات ۱۳۲۵

دیگر عیسوی

(۳۴۶)

شرفی المحی الخداست ربکم
برایک برادر باه (احباب او)
رقم کرد سال میخی خرمین
بشمیر شیدمازترین پیش

دیگر برای عقد

(۳۴۷)

گشت چون اظهار حیدر کج
در زن سعد بانگ اخت می

بر سخاوت حیدر و احباب

بسیار جایان باد بانام آورده

معراج تاریخ نوشتیم عید

آه زهره طبع استرمی

باز نوشتیم سنین عیسوی

زهره با عیشت از قرآن خوانی

(۳۴۸)

دیگر برای عقد

منعقد کرد و مسرت بنمود

احمد السبع الدین را

مقد فرخنده بنایون بنمود

سال تاریخ رقم کرد عید

(۳۴۹)

دیگر عیسوی

ز عقد پرآر زویا بگشته

کند احمد اسد را حق مبارک

و گوهر یک رشته با آب گشته

عزیز از پیش گفت سال میخی

(۳۵۰)

دیگر برای وفات بفرمایش

پیش بدوران کجیم عیبت بختیم

جهان فانی کس نماند جهان فانی

نار و کمان قیام ایجا قیام ایجا نذر دمان

هر آنکه آید رود و کسرت رود کسرت هر آنکه آید

نه صبح یکسان نه شام نماند نه مانا نه صبح یکسان

چو روز آید شب گراید شب گراید چو روز آید

وجود انسان بفکر نگردد بفکر نگردد وجود انسان

رجوع هر یک بخاک باشد بخاک باشد رجوع هر یک

برآمدن زبان زینج و دوزخ زینج و دوزخ برآمدن زبان

درین زمانه قیامت قیامت درین زمانه

پیش خوان برشت نگرفت نماند بیلغ وضو

میخ و قتی بخاک خفته بخاک خفته میخ و قتی

۱۰ ایضا براس عمارت (۳۶۰)

توکل حسین جد حیاتین اجمه چونیا کرد این عمارت نشان
عزیز از پیش است تاریخ نادر نجب لکشافحت افزا ^{۱۳۳۸} ^{دیگر}

راجہ توش حسین ابن لیمه و امیر این فرح افزا مکان لکشافحت باریک
گفت ملک با تریه مصرع تاریخ ان کرد مکان نفیس راجہ توش حسین ^{۱۳۳۸} ^{دیگر}

نصب فرمود محمد جعفر باغ نو واد همه پر میوه
گفت تاریخ باماش عزیز باغ با چاه همه پر میوه ^{۱۳۳۸} ^{دیگر}

عمده باغ در سبز بستان باغ تازنا اثر منو هر شب گشت خضر
گفت تاریخ مسیح چون خبر یافت عزیز باغ انبه و نامش ز محمد جعفر
مضر ثانی او بهتر از اول آمد نوش انبه همه از باغ محمد جعفر

۱۱ دیگر براس دیوان حساب یکزار و صد و نه هجری نیم مدینه زلف
ز به قفس و دیوان پاکیزه او سواش زلفت نبی عنبر امین
عزیز از پیش گفت تاریخ ختمش نیم مدینه بخت دل آویز ^{۱۳۳۹} ^{دیگر}

نیم مدینه زلف نظم نغمه خبر داده مصرع او نفیس
رقم کرد تاریخ طبعش عزیز چه خوش طبع دیوان نیکو نفیس
دیگر براس وفات ^{۱۳۳۹}

کرد حلت بهمان مرحومه خوش روان گشت بوی فردوس

شنبہ و زنجیر و پدم شرم
 آہ آہ از صدمہ جانگاہ آہ
 آن عقیقہ سوسے جنت کرد
 کرد جست در جوانی نیک خو
 خاک شد از فرک او مر آری
 رنج او شب بیدار چو رنج
 سال و کفرم بایا اس عجز
 وادریشای لے اندو

(۲۵۶)

برای وقار

حیف درویشی بدرویشی بزرگ
 سی ام ذیقعدہ و نزدیک شام
 از گروہ پاکبازان سرفراز
 از شنبہ رفت بار از و نیاب
 شعیبہ عبدالمعویٰ حق فیتہ با
 ایضا برای وفات نگزار و
 رفت نور الحسن زدار فنا
 بانیشی در سخن تخصص او
 ہمہ آباے اوقضا پایہ
 صبح جمعہ محرم اول روز
 گفت تاریخ او عزیز حزمین
 وادریش از صدمہ جانگاہ
 قابل وزیرک از نکات آگاہ
 وز سیادت بس بعزت نجاہ
 سمت جنت روانہ شد آگاہ
 بانیشی سوسے رب برقت آہ آہ
 ایضا برای وفات

(۳۵۸)

ایضا برای وفات

قوال فین و مطرب محرم راز
 تاریخ وفات اور رقم کر عزیز
 شد جانب خلد آہ انا لله
 حیران شد دل چو فتنہ آبادی آہ
 ایضا برای مسجد

(۳۵۹)

ایضا برای مسجد

کرد احسان علی مسجد بنا
 گفت تاریخش بفرمایش عزیز
 ساختش عابد علی بانہاک
 جہذا مسجد بیت الدیباک

(۳۴۶) دیگر برائے وفات بہ شمار سال یک ہزار و صد و سی و یک ہجری

افسوس ہزار بار افسوس فوس مروتے فردے بہ صد فوت رفتہ

باشمیت وجاہ و با حامید موصوف در کج لمحہ بخواب راحت رفتہ

صوفی مصفتے و مخلص و دریشان ناگاہ بعالم حقیقت رفتہ

انا سر آہ انا سرہ فارغ ست فرد جو ار حمت رفتہ

تاریخ نوشتہ شد باز دہ عزیز دیکھ الہین بہ سوے جنت رفتہ

(۳۴۷) دیگر برائے طبع ۱۳۳۱ ہجری

بقظ احسان باعلی کرد منظم فکر من تاہو پیداشتہ از ان نام مروتے سر فرزند

سعی کرد و صرف کرد از سعادت بچہ و طبع اسرار حقیقت مندر خان نو

گفت تاریخش عزیز یاد کار الطبیع شد کلام مرشد م طبع با انوار باز

(۳۴۸) برائے وفات بحاجہ ۱۳۳۱ ہجری

ایہات کہ این جہان نماند کسے صیدا جلے دبے خبر از جلے

دردا کہ ورین عہد ز کرب اسقاط بگذشت عقیفہ بضر کشتے

از خاک صغی پور در ضلع او ناو جا کردہ بلیرٹ ز قضاے او

دردا کثران بود ملازم شویش آورد بہر پیش بابے نخلے

تاریخ وفات او رقم کرد عزیز دیکھ در ارم زوجہ حسن علی

(۳۴۹) برائے وفات ۱۳۳۱ ہجری

صدیعت آہ داغ کرامت علی کبیل پورش جہان گذشت کرانندہ ہائے

تاریخ او نوشتہ بایاے او عزیز سند علی وکیل جو انز و رفت وائے

(۳۵۰) برائے وفات ۱۳۳۱ ہجری

طیبے بود در بلہو معروف غمش کردہ درو نہاختہ ناگاہ

عزیز بایاے پورش یافتہ گفت فصیح الدین حکیم فرد رفت آہ

(۳۵۱) ایضاً برائے روانگی جنازہ بحساب یک ہزار و صد و سی و دو ہجری

گفت تاریخ بافوسس عزیز
روح اورفت بسوسے فردوس
(۳۶۷) دیگر دروفات ۱۳۲۹

در ویش محب صوفی اہل صفا
بار از دنیا ز رفت نزدیک الہ
نامش تاریخ شد بین در خاکش
بردار کفن زشتاہ انظار الہ
(۳۶۸) دیگر ۱۳۲۹

شاہ انظار الہ از از دنیا ز

مصرع تاریخ او گفت عم عزیز
باحند ایوستہ صوفی دوی
(۳۶۹) دیگر بہ شمار سال یکزار و صد و سی و چہرہ ۱۳۲۹

آہ صد آہ از جوانی نیکبخت و سیکم
آہ روشن طالع در روشن دل در روشن ہوا
آہ دلہاے اجناختہ گردید از غمش
کاین چنین بزائے ضاح شد چہنم نامان
ثمرہ اعمال نیکو بود تا اندر شباب
ایزد پاکش فرد خواندہ بگلزار جنان
حق تعالی واروش در سایہ رحمت مدام
در قیوم در وح و رجحان بے خبر از ہنگام
ہر یکے زانا گریز است ابن سحرانوس و لے
رحلت او یکشہ فریاد با آہ و فغان
سید ولایت ابن حسن موحسیم
کرد ایما از بے سانش چو او گشتہ روان
مصرع تاریخ او باد در دول گفتم عزیز
رفت سید چو دہری طالب علی مومن جوان
(۳۷۰) دیگر ہمان شمار برائے مکان ۱۳۲۹

چو نور حسن این مکان کو تمیم
شاہ از سر نو سرا سول آری
عزیز از پیش گفت سانش ایما
مکانے بہین دلگشا و خت افزا
(۳۷۱) دیگر بحباب عیسوی ۱۳۳۰

چو این عمارت کنندہ شد از مہرت تو
شگفتہ ساز طبیعت چو خوبی بتان
عزیز مصرع تاریخ عیسوی گفتم
عمارے تعجب زمینت و شرف بہان
۱۹۱۴

(۱) فصل در تائید نجات ارو

وروفات حضرت برحق قدس سرہ بشماریکہ ارو و و صند ہشتاد و ہفت فصل

آہ جنت کو سہارے نگاہ سب کے محبوب رضا جو سب کے

سال فصلی یہ لکھا میں نے عزیز شاہ خاں جو سب کے صل حق سے

(۲) برائے بنیاد و روضہ مقدس بحساب یک ہزار و دویسہ و ہشتاد و ہفت ہجری

خدا رحمت کے جنم ملت حسین نیک محمد پر عزرا پاک سر شد پر بنایا گنبد بزرگ

عزیز خستہ نے تائید بنیاد اس طرح لکھے اسی کعبے کے یہ پاکہ قبہ شاہ خادم کا

(۳) برائے ختم بنیاد بحساب یک ہزار و دویسہ و نو ہجری

فلک تبار ہے اس گنبد پر اس کو اس کو کیست اوسے درزات گردش ہے یہ اپنے جا پہ قائم ہے

عزیز اس برج نورانی کے کہ تائید نورانی یہ جاے پاک یہ گنبد مقام شاہ خادم ہے

۱۲۹۰

دیکھ

(۴) جب مکمل ہو یہ روضہ پاک اور ہوا بنے سب طرح سے تام

بول اوٹا عزیز ہاتھ غیب شاہ خادم کا گنبد آرام

(۵)

برائے عرق بحساب یک ہزار و دویسہ و ہشتاد و ہفت ہجری مطابق ہزار و دویسہ و نو ہجری

کیسے ڈوبے دونوں ارونہ کے بیٹے لے لے ناگمانی عرق سیل گنگ کجا ہو گئے

سال جنگا لہ من لکھا باجرا میں نے عزیز دونوں کجا نہ تین موج و دریا ہو گئے

برائے مسہری کبر و راز مقدس حضرت مرشد پاک نصب کردہ خد بحساب یک ہزار و دویسہ و ہشتاد و ہفت ہجری

(۶) کیا خوب مسہری ہر مکمل ہے سراپا آراستہ ایسی کہ سا گن مسہری

بر صندوق آراسته بوزار
 پیر راجه که هاشم غرضه شرف حسین
 جو افر در راجه ز سادات نامی
 پس از روزگار سبب نیکنامی
 فرستاد راجه توکل حنیفش
 جو دید این سعادت ز پیر پیر
 باد را روانی و خواران خیمه
 وحید کے بسط حسن نام آور
 ز نایب داری که این دهر روز
 بمن گفت ابن حسن تا بوشتم
 سعید است و سید طیبیت حاجت
 معرکت و تاریخ گفتیم عزیز را
 دگر بسج و دیگر آمدیم کرم
 سوم بار از آن هر دو بهتر گفتیم
 سادگی ندازد بمصلحت چاه
 (۳۴۶)

دیگر برای مسجد
 ۱۵۵۱ و ۱۵۵۲ اگر این مقام
 مصراع تانچ بنوشتم عزیز
 (۳۴۸)
 دیگر برای روضه
 نقش راجه بکر بلا گنت روان
 تانچ روانی رستم کرد عزیز
 (۳۴۹)
 دیگر

سو آسمان بگر جانب زمین بگر
 سال و آینه رشنو از عین زل زل
 هر یک از تو و بالا بے ثبات و بے بنیاد
 نقش راجه مومن شد بکر بلا آبا و

سہ بارہ سمت آیا نکر میں لے مرفخ پے
 لہا آخر میں جو تھی بار فصلی سال اسے دانا
 لکھا جب پود ہری نصرتے صاحب باؤ
 (۱۱) برائے ولایت بہ حساب یکہزار و سہ صد و دہ ہجری بفرمائش

نولد ہوا تہ العین مصاح
 عزیز اب بلا وقفہ تاریخ پڑھ لے
 رہے حی وقایم یہ دل بند السد
 مبارک ہونا تب کو فرزند السد
 ۱۳۱۰

دیگر
 (۱۲) چوٹی تاریخ تھی اور ماہ ربیع الآخر
 سبقت نیکے اور نا بچہ نیک کے تہ
 بات غیب کے دی چرخ سے آواز بخیز
 برائے تالیف بفرمائش مطابق سن ہجری

وہ منصف اور منصف اور شی انگریزی کے
 میرے بانی نہیں اور لکین سے حسب توذعین
 کیا اس نسخہ نادر کو اردو انگریزی سے
 عزیز رخت نے تاریخ لکھی اونکے ایام سے
 خدا رکے ہمیشہ اونکو صاحب و صاحب فر
 محبت اور خوبی سے عنایت کرتے ہیں مجھ پر
 بہت اچھی طرح لکھا لکھا مثل سخن پرورد
 لکھا حاجن منصف نے یکساں ترجمہ بہتر
 ۱۸۹۳

(۱۳) برائے وفات جناب مولانا محمد فضل رحمن دادا باوقی مس بحساب یکہزار و سہ صد و سیزدہ

زمانہ ہو گیا برکت سے خالی
 عزیز اند و لکین لکھتا ہوں تاریخ
 (۱۵) دیگر بحساب سنین بنگالہ
 ہوا کیسے مرد خدا کا وصال
 ہو اے ختم او سپر آب زہد

ہو اے حادثہ کیا سخت جان کا
 جناب فضل رحمن اب گئے آہ
 ۱۳۱۳

محمود محمد آست معلیٰ ہے علی سے
کیا نام ہے حسن نام سے رنجشہری
وہ خان بن خان جسے نیا رنگ جایا
گلستہ صفت نیت ہونچ ہے مسہری
ہے شاہ خلیل احمد زیجاہ کی خوشبو
کیا بیعت رنگین ہے گلشن ہے مسہری
لے آئے ملک مصرع تانچ عزیزا
دولما بہت اچھا تو مزین ہے مسہری

(۷) برائے تالیف بفرمایش بحساب یکہزار و صد نوشت ہجری
کسین تذکیر کی صحت کسین تانیث کی شرح
ہو گیا شہرہ تحقیق جہان بین ہر
نظر کرتی ہے ملا مصرع تانچ عزیز
زیب خوبی یہ سالہ ہے مفید اردو
۱۳۰۸

(۸) برائے طبع ہمان کتاب
خوب یہ نسخہ پاکیزہ لکھا قدرے
کر کے تذکر کے تابت بال تحقیق
جب چھاپا دل نے کہا مصرع تانچ عزیز
آج نیخہ پاکیزہ ہوا چھاپے رفیق

(۹) برائے طبع بفرمایش گفتہ شد و نوشت طبع نماید بحساب یکہزار و صد نوشت ہجری
مرید شاہ عین السبغی حسن بادشاہ
ہوئے طالب تہذیب دیوان ہو طبع کر اچھا
چھاپا کیا عمدہ اور پاکیزہ دیوان سیر شد کا
۱۳۰۸

(۱۰) برائے اسکول بفرمایش در مشنوی

وہ نصیحت اور وہ سدا کلینڈا و نکامکان نکلو
دعا و دل سے ہر دم کالون صاحب بہادر کی
پر لیسیدٹ مٹراج اوڈے مول صناہین
کشف اور بہادر بین رئیس و نیک صاحب بین
کہ کئی سی آئی اے ہین اور علم و عقل سے بہین
بہادر اور سرکرٹرز وادنگے نام نامی کا
طماننت سے بنوایا کہ رکے سکو قائم حق
بنا ہے خوب بنا کالون اسکول الاشان
بنا اچھا بنایہ کالون اسکول کیا خوشتر
۱۸۹۲

شاعرِ پند آہِ جہان سے گیا خستہ دل درو مندِ گردِ غم اور مرا
نکرین آیا عزیزِ حملہ سالِ تھا مردِ مکرّم گردہ کا کل اُردو مرا ۱۳۱۸ء

دیگر بے نقطہ (۲۲۱)

رحلتِ نشی میر احمد سے کیا صدمہ ہے کہ رات دن ہے دل کو بیخِ اونکے وفاتِ سخت کا
مصنوعِ تاریخِ کلہا نیے بے نقطہ عزیز گرم را سدا آگہ عالم اُردو ہوا ۱۳۱۸ء

دیگر بے نقطہ (۲۲۳)

وہ شاعرِ یگانہ رخصت ہو اہان سے خالی ہوا زمانہ کیونکر ہودل پہ قابو
یوہ عزیزِ ہاتھِ تاریخِ حملہ سن مر کر ہوا مکرّم مردِ کمال اُردو ۱۳۱۸ء

دیگر بے نقطہ (۲۲۷)

امیر احمد و نامی کست پرور جہان سے گیا سوئے گلزارِ منو
سدا آہ سے بیتے تاریخِ لکھی ہو اگر مہر و طرح اُردو ۱۳۱۸ء

دیگر زبرِ بینہ (۲۵)

میر تحا اپنے زمانے میں امیر سحر کرنا تھا وہ تقریر کے ساتھ
اوسکی تاریخِ لکھی بیٹے عزیز ہاے اُردو گئی اس میر کے ساتھ
بنیاد اور زبر سے کن سے عیسوی سال کو سحر پر کے ساتھ
دیگر بحسابِ یکنوار و صد و ست جبری برے شنوی نو ضیاءِ بانش (۲۶)

وہ محمد علی طیب لیب بین زبانوں پہ خوب بیان جنگی
اونکی تصنیف ہے یہ عمدہ کتاب آفرین واہ واہ فنِ کز کی
منہرج کی عزیز نے تاریخ شنوی بدیعِ خوب چہی ۱۳۱۸ء

دیگر برائے مسجدِ بحسابِ یکنوار و صد و ست جبری برے بانش (۲۶)
نہایتِ مرستے بہت روزوں سے یہ مسجد بنایا اسکو چنڈہ کر کے اک درویش ارشد نے

لکھا سال بنگالہ میں عریز گئے فضل رحمن گیا ادب زہد

(۱۶) برائے مسجد یفرالیش مطابق نین ہجری ۱۳۰۲

بنی مسجد پاک مثل حرم مرتب ہوئے بنگالہ نیرب

لکھا میں سال میں عریز حنا خانہ بخت جاک ادب

(۱۷) برائے ولادت بشمار یکہزار و صد و شانزدہ ہجری

محمد علی خان کے بیٹا ہوا جوان ہوئے جام غفرت پیے

ملے عمر خضر اور قائم رہیں یہ سا ان جو بہن حق نے او کو دیئے

عریز اب گنہرا الفت بتن بار لکھو طرفہ تاریخ او سکے لئے

یہ مصرع نہ ہوئے گا اجاب کو محمد علی خان کا بیٹا ہے

باپاے نصرت علی جو دہری معائینے یہ شعر موزون گئے

لکھا بے تکلف ہر اک مصرعہ اگر چہ بت تنگ تھے قافیہ

(۱۸)

محمد علی خان کو بیٹا مبارک کرے او کو اللہ نامی گرافی

عریز او کی تاریخ لکھ بے تکلف محمد علی خان کا فرزند نامی

(۱۹) برائے وفات مولانا عبدالحق خیر آبادی حجتہ اللہ علیہ

مولوی عبدالحق آسودہ ہوئے انتقال اس دار فانی سے کیا

مصرع تاریخ اُردو لکھ عریز عالم گیت اُردو آہ اوٹھ گیا

(۲۰) برائے وفات جناب منشی امیر محمد صاحب امیر مینائی بحساب یکہزار و صد و پچھ

گیا وہ زبان آو نکستہ سنخ کہ اُردو میں تہا نسخ اس عہد کا

عریز او کی تاریخ میں لکھی امیر سخنور کیس حق ہوا

۱۳۱۸

دیگر بے نقطہ

(۲۱)

دیگر

(۳۴)

شاہ خادم محمد آہ صد آہ کیا کہو نہیں جو دل کی حالت ہے
 روئے لکھی عزیز نے تاریخ بچھ گیا کیا چراغ ہے ہے ہے
 (۳۵) دیگر برائے وفات بحساب یکہزار و صد و بت و ہشت ہجری
 صدر حین ایوانے وہ حکیم نامی دنیا سے گیا اور آئی کیا جلد قضا
 وہ شہرے شہر نامور تھا اوس سے ہر سمت لکھنؤ میں اسکا چرچا
 یکجا کئے تے تکلف اعدا و سنین پایا جو حکیم ابن حسن کا امیا
 اردو میں لکھا مصرع نایخ عزیز افسوس اک طبیب حاذق زہ
 بہر فکر سے یہ ماؤہ آیا دل میں آہ ایک طبیب شہر میں تھا زہ
 کنکاسے یہ واقعہ جو پوچھے کوئی باز کو سنا حسین کے ساتھ ملا
 (۳۶) دیگر بحساب یکہزار و صد و بت و ہشت ہجری برائے بلخ
 محمد جعفر از سادات نامی رئیس عظم و مرد گرامی
 لگا یا باغ عمدہ جب اونہوں نے کہا تاریخ کدینے کو مجھ سے
 عزیز اردو میں ہر مصرعے پیدایں ہرا پھولا پھولا باز یں یہ باغ
 (۳۷) دیگر بحساب یکہزار و صد و بت و ہشت ہجری برائے رحلت
 لگی دل میں یارب یکس غم لگاگ کہ جان اوس سے بیتاب ہو کر گئی
 لکھا مصرع سال میں عزیز قضا کر گئے واسطے طالبے
 (۳۸) دیگر عیسوی شمار یکہزار و نہ صد و یازدہ برائے شفا خانہ
 بنگے ہوئی سب یہ عمارت بند جب ہوئے آمادہ رئیسانہ
 مصرع نایخ بنا لکھ عزیز خوب شفا خانہ ہے آرام دہ
 (۳۹) دیگر بحساب عیسوی سبالتائید

عزیز اس مصرع نادر سے کن کمال پہنچو
وہی مسجد بنا کی خوب بلفہ و ق احمد نے
(۲۸) دیگر در وفات ۳۲۲ھ

افسوس غلام غوث خان صد افسوس
دینا سے گئے خان منظم دم دیجاہ
ہاتھ نے پڑھا مصرع تاریخ عزیز
آہ آہ وہ ذوالقادر بہادر گئے آہ
(۲۹) دیگر ۳۲۶ھ

افسوس غلام غوث نے رحلت کی
ایوانے وہ ذوالقادر بہادر آہ آہ
تاریخ اونکے عزیز محزون نے لکھی
زاہد گئے ذوالقادر بہادر باجاہ
(۳۰) دیگر ۳۲۲ھ

ایک دن سب کو قفا ہوتا ہے
واہ کیا شان ہے اسد اسد
آج کل حادثہ سخت ہوا
گئے ذوالقادر بہادر باجاہ
پڑھو اب مصرع تاریخ عزیز
وہ ذوالقادر بہادر گئے واہ
(۳۱) دیگر برائے مسجد بحساب یکہزار و سہ صد بت و سہ ہجری

مقام مسجد ہوا بنکے یہ خدا خانہ
پڑا ہے جیسے حرم اور حرم کا پر تو
عزیز مصرع تاریخ فہرست
امیر خان نے بنا کی یہ کیسی مسجد نو
(۳۲) دیگر برائے مسجد بحساب یکہزار و سہ صد بت و سہ ہجری

میرے مرشد کی مسجد عالی
ہر طرف اس میں اک اوجالا ہے
تو وبال ہے عالم بالا
کیا اذان کا بول بالا ہے
سال حبیبی عزیز نے لکھا
مثل بیت احرام والا ہے
(۳۳) دیگر برائے انتقال پر بلال بحساب یکہزار و سہ صد بت و سہ ہجری

شاہ خادم محمد ایسے گئے
کہ ہوا سب جہان نظر میں سیاہ
سال حبیبی عزیز نے لکھا
گل ہوا و اسے کیا چہ رخ آہ آہ
۳۲۶ھ

هُوَ الْعَزِيزُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(۱) اس باکوسب جانتے ہیں کہ تم نہ رہیں گے اور دنیا چند روزہ ہو اسکے جاننے میں بہت بڑا عالم اور بہت بڑا روش اور ادنیٰ اجلاس سب برابر ہیں مگر یہ جاننا کہ مفید نہیں مفید یہ ہو کہ انسان موت کو یاد کرے اور فکر کرتا ہو کہ ایک دن وہ حال میں آئے گا اور جبکی حقیقت سے سب بیخبر ہیں اور دلوں و سوسوں کے خالی کر کے اپنے آغاز اور انجام پر نظر کرے کہ اسوقت اللہ جل شانہ کے سوا کوئی کیسے کام نہیں آسکتا کل نفس ذالقة الموت ابتداء سلوک میں فقیروں کے مداخلت کرنا بہت ضروری ہے زیادہ ہنس کے تو باپ بچوں وقت کی نماز کے بعد توڑی دیر اسکی عادت اختیار کرے اسکے فوائد بیشمار ہیں جو کر لیا دیکھ لیا۔

(۲) دنیا کا حاصل ہونا بقدر ضرورت کافی ہو زیادہ طلبی کا نام حرص اور طمع ہے بقدر ستر پوشی معمولی لباس اور بقدر ضرورت معمولی کمانا اور بقدر ضرورت معمولی مکان اسکے علاوہ سب دنیا طلبی ہے۔

(۳) اللہ کا نہ ہونا خلاصہ ہو زبان سے ہو یا دل سے یا روح سے جس طرح جو چیز مرشد سے پائی ہو اسکو ہمیشہ کہتا رہے اور عنایت الہی کا امیدار رہے جو بڑے اے اللہ لا یضیع اجر العا ملین اللہ کا کرنا اور نکاح عوض ضائع نہیں کرتا۔ المبتدئ جس چیز سے کوئی نقصان پہنچے مرض پیدا ہو اس سے باز رہے اور علاج کرے اور ایسی طرح کرے کہ نقصان نہ آنے پائے اور مرض سے بچا رہے۔

(۴) ہر بزرگ اور شغل کو اس حد تک پہنچائے کہ نفس اسکا عادی ہو جائے اور کئی وقت نہ ہو لے

(۵) اپنے مرشد کی روش ہدایت میں دیکھتا رہے اسی کے موافق عمل کرے۔

(۶) جو کوئی آئے خوشخونی اور دلجوئی کیساتھ اس سے ملے اور جہاں تک ہو اسکا کام نکال دے

(۷) تکبر کی بات اور بڑے بڑے کر لیں ترائی ہانکنا چھوڑ دے بغض اور کینہ اور رقاق اور کسی کی بُرائی اور ذلت چاہنا چھوڑ دے۔

(۸) اسوقت کے لوگوں کی کتابیں دیکھ اگرچہ عالم ہوں البتہ جن عالموں کو اپنے مرشد کی روش سے موافق دیکھ اور انکی تہنیتات کو دیکھے۔

اسمین پانچے سب مریض آرام
ہے یہ دارالشفائے شاہانہ
لکھہ عزیز اس مکان کی تاریخ
خوب آرا گمہ شفا خانہ
(۱۰۱) دیگر برائے چاہ حساب یکہزار و سہ صد و سی و یک ہجری
بیب حکم دیات و غلیل احمد نے
تاریخ لکھی عزیز نے بر جستہ
یہ خیر یہ کوکلا کا چشمہ دیکھو
۱۲۲۱

شاہ عین الدین کو جب چاہ آئی چاہ کی
گن عزیز اس مصرع بکنا کو بکنا کی کے ساتھ
(۱۰۲) دیگر بشمار یکہزار و سہ صد و سی و دو ہجری برائے ارسال جنازہ
تہا عجب مرد سخی را جہ خضنفر نامور
آفرین را جہ توکل کو کہ نقش نامدار
خوش کیا ہمانین سے جمع احباب کو
مولوی سید حسن نے غم سے اونگی نقش بچ
کنج گنامی میں بہتا ہونین تمہارات من
وہ طیب نامی اور سیدین اور مرد سید
بول اہل کار بلا سے ہفت غیبے عزیز
۱۳۲۱

وہ را جہ خضنفر حسین اہل بخشش
گئے اور جب تازہ گیا کر بلا کو
عزیز اس کی تاریخ لکھہ نے تکلف
کہ مشہور تھے جو دین حام آسا
بہت شان و شوکت سے ہنگامہ افزا
مقر سے گئی کر بلا نقش را جہ
۱۳۲۲

رحمۃ اللہ علیہ کے بیٹے اور شاہ خادم محمد رحمۃ اللہ علیہ برادر دم ذوالفقار اللہ عرف شاہ الطاف محمد
 رحمۃ اللہ علیہ کے بیٹے جو محمد دم شاہ صفی قدس سرہ کے صاحب سجادہ تھے وہ انتقال کر گئے اور
 شاہ فیض خادم عرف دانش علی شاہ جو شاہ خادم محمد کے مرید اور خلیفہ بن اور بیٹے اپنی طرف سے
 انکو ہی اجازت دی ہوا اور موضع منجگوان کے رہنے والے بن اور محمد شیخ سارنگ قدس سرہ کے
 خدمت گزار اور صاحب سجادہ بن جو تھے شاہ عزیز خادم عرف شاہ عزیز الحق پیرا وہ پانچویں شاہ
 احسان خادم عرف شاہ احسان علی برادر دم احمد اللہ شاہ کے بڑے بیٹے۔ اب میں ان چاروں
 آدمیوں کو اور جو مجھ سے اجازت پائے اسکو آگاہ کرتا ہوں اور تاکید اور احتیاط سے وصیت کرتا
 ہوں کہ جب تک کسی کی روش کو تین سال آزمائش نہ کر لیں اور جب تک اپنی تعلیمات پر اسکو عامل
 نہ دیکھ لیں اور جب تک اپنے اخلاص میں او اللہ اور رسول کے اخلاص میں مستقل نہ پائیں اور
 نیک چلین نہ دیکھیں تب تک اجازت نہیں اور نو جوان اور کم عمر آدمی کو جب تک دس بارہ برس اپنی
 خدمت میں رکھ کر آزمائش نہیں تب تک اجازت نہیں اور جب تک مادہ قابلیت اور قبولیت پیدا نہ ہو
 خلافت نہ دین اور جب تک میں زندہ ہوں تب تک مجھے پوچھا کر اور ملو اگر اجازت دین۔
 (۱۸) درود پاس القاس اور درود بعد کل حسنہ و جلالہ اور ناشائستہ سب مریدوں کو بتلا دین
 مرد ہو یا عورت اور باقی اسکے آگے کچھ نہ بتلا میں البتہ جو طالب ہو اور قابلیت رکھتا ہو اس کے درجہ نکرین
 (۱۹) یہ وقت بہت نازک ہے فقر اور طریقی فقر کو حسب جاہ سے خراب نہ کریں۔
 (۲۰) اوپر لکھ چکا ہوں پہر لکھتا ہوں کہ یہ راہ محبت اور اخلاص کی ہے جس میں یہ بات نہ پائیں اس
 سے بات نہ کریں۔

(۲۱) اس وقت فرسی اور سکا بہت بن اون سے بچیں اور سچا بنیں اور وہو کا نہ کہائیں
 کسی کے ہاتھ پاؤں جو منے سے اسکو مخلص نہ سمجھیں بلکہ اوسکے افعال کو اور اسکی قابلیت
 اور اسکی روش پر حاضر اور غائب خیال رکھ کر ہوشیاری سے کام کریں۔

والسلام۔ حررہ فقیر خادم محمد عزیز اللہ عرف محمد ولایت علی غزہ ۵ رجب ۱۳۳۱ھ

المشاہ
 شاہ احسان خادم عرف ڈاکٹر محمد احسان علی حاجی الحرمین شریفین

(۹) جو کوئی مرید ہونے کو آئے بہتر یہ ہے کہ اُس سے پوچھ لے کہ تم کسی کے مرید ہو یا نہیں بہر اگر کسی کا مرید ہو اور سلک درست رکھتا ہو تو ہرگز مرید نہ کرے البتہ اگر اوس کا پیر صاحب سلک صحیح ہو یا گمراہ ہو گیا ہو یا ایسے ہی کوئی بات واقع ہو تو مضائقہ نہیں۔

(۱۰) مرید کرنے کے لئے اوپر اور دہر دوڑتا نہ پھرے اس سے بتر کوئی شے اللہ سے دور رکھنے والی نہیں۔ یہ محض دنیا ہو البتہ اگر کہیں جائے اور راہ میں کوئی بیعت کرے یا چہان جائے وہاں لوگ مرید ہوں مضائقہ نہیں غرض یہ ہے کہ خاص کر اس نیت سے سفر نہ کرے اور مرید کرنے کی فکر اور تلاش میں نہ رہے۔

(۱۱) اپنے نفس کی اصلاح اور اپنی توبہ اور انابت کو مرید کرنے پر مقدم جانے اور وہو کا کماے نفوذ باللہ من شر و الفتن و من سلطات اعمالنا۔ پناہ مانگتے ہیں ہم اللہ سے اپنے نفسوں کے شروٹے اور اپنے اعمال کی برائیوں سے۔

(۱۲) ہر بات میں اور ہر کام میں اللہ اور رسول کیساتھ سچا رہو اور اخلاص کو بھل جانے۔

(۱۳) کسبیاں اگر دعا تو نذ کی غرض سے آمین تو حسب المعمول اونکی حاجت روائی کر دینا چاہیے یہ بات حضرت مرشد برحق کی فرمائی ہوئی ہے زیادہ اختلاط قطعاً نہ کرے اور بُرا جانے اور اونکی آمد و رفت کا سلسلہ نہ بڑھائے اسکے فسادات بہت ہیں اور انکا انجام بد ہو اور اگر کسی ولی کامل کے حضور میں ایسا فعل دیکھا گیا ہو تو وہ سزا نہیں ہو سکتا اور ہر فقیر اس بات کی قابلیت نہیں رکھتا حضرت مخدوم شیخ سعدی نے فرمایا ہے کہ مرید کو رخصت میں میر کی پیروی چاہیے بلکہ مرید احتیاط اختیار کرے اور یہ بات تو ایسی ہے کہ شریعت اسکی رخصت کو بھی جائز نہ کرے گی۔ کار پا کان را قیہاں از خود گیر چہ گریہ باندور نوشن شیر و سیر (۱۴) اگر کوئی کسی یا اوسکے مثل کوئی اور کچھ نہ کرے تو حتی الامکان کسی بہانہ سے واپس کرے اور نہ لے اور اگر وہ سبالتہ کرے اور نہ مانے تو دل شکنی نہ کرے اور لے لے الا اپنے صرف میں نہ لائے جبکہ بالکل مسکین اور محتاج جانے دیدے۔

(۱۵) جو فقیر کا مخلص خاص ہو وہ اس پر عمل کرنا واجب جانے اور میری کتاب عقائد العزیز کو دیکھتا رہے

(۱۶) کسبیوں کی آمد و رفت سے دنیا کی فقیری چمک اٹھتی ہے مگر آخرت کو اس سے کچھ علاقہ نہیں ہے فقیر ظاہر میں کہ حافظ را سینیہ گنجینہ محبت اوست۔

(۱۷) اس وقت تک فقیر نے پانچ آدمیوں کو اجازت دی ہے خادم علی شاہ برادر امجد اللہ شاہ

